

# اسکن شد

با اسمه تعالیٰ  
هر ستر که نسخ خطی  
کتابخانه ملی ملک

شماره نسخ: ۲۹۳

عنوان اصلی: تجزیه

عنوان دیگر:

مؤلف: شرف‌مادری اسرارباری، عمارالدین علی

مترجم:

گاتات:

محل کتابت:

تعداد صفحه: ۷۵

ابعاد: طول ۱۹/۵

زبان: مارسی

روش نسبه: وقف

واقف:

نوع گاغده: ترمیم

موضوع (ها): ا. تراجم - تجزیه

شناسه افزوده:

پادداشتها: ۱. پستور باری (چهار) ملک مالنی سده ۲. راری هری از تجربه های

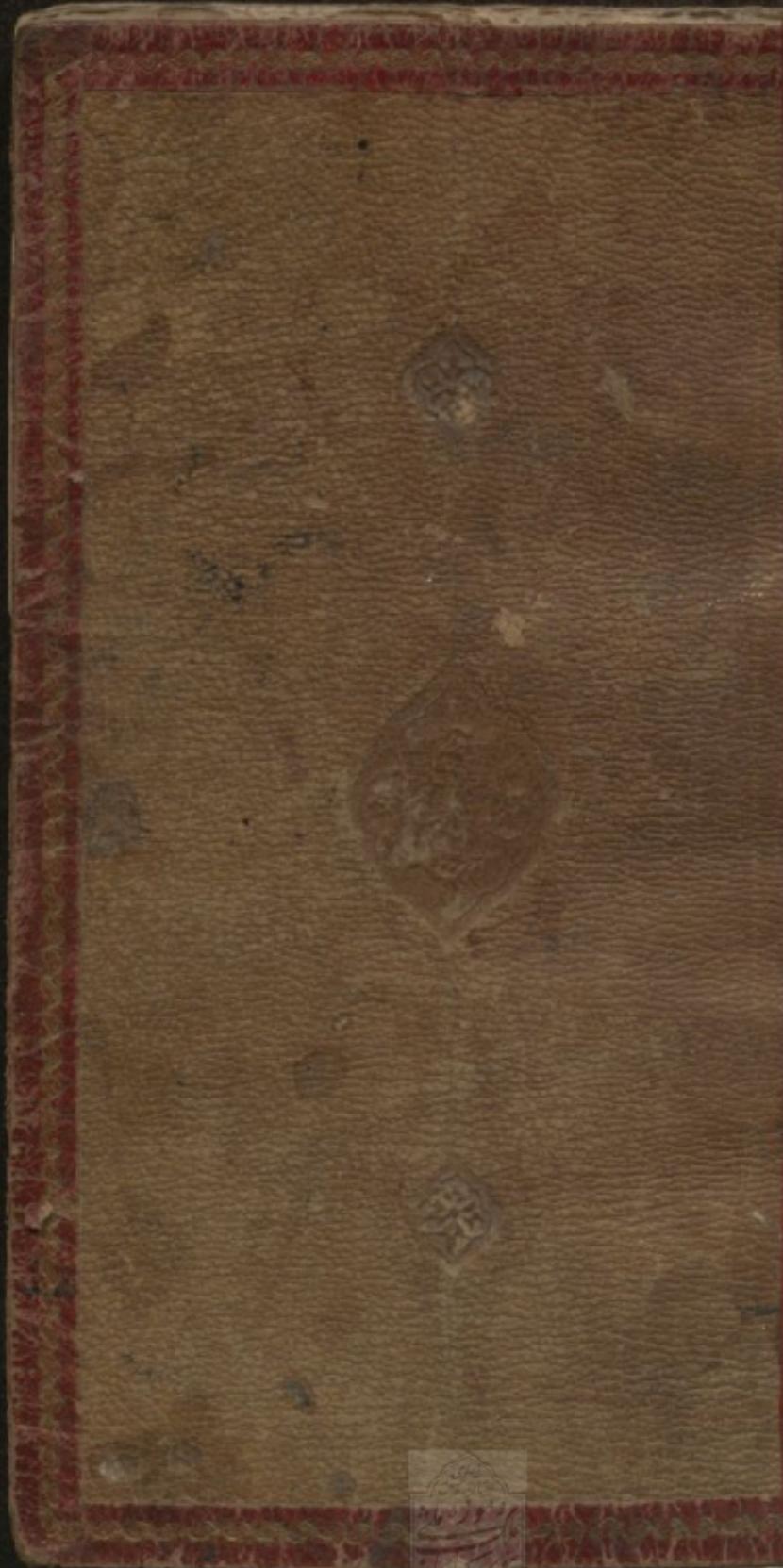
تاریخ فهرستگاری:

فهرستگار:

تاریخ برس: ۱۴ آذر ۸۷

بررسی گندم: دستیار





۲۸

آستان قدس رضوی

کتابخانه ایام حله - طهران

۲۹۳

نمار ۱۴۳۰/۰/۲۱

۱۳۵۱

۷۵ روپه ۱۲

۱۴۸



موزه

کتابخانه

جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران

### حاشا الامر: التحريم

حاجی پنجه سپاس پیامبر اسلام حضرت فاطمه زاده را رسید و  
شاید که از ترکیب کاف و نون ایه وجود داشت  
و باطله مفعوم بچون در این حدود برداشت  
و این قدر است که شیخ حملت هر یار از امداد  
کاینات و افاده ممکنات را بخواهد و لذت چشید  
کرد ایند و از خاص مخانه نیفخر هر یار را با خاله کوچه  
میرزا ساخت و اهل شرک عطفیان و محفل  
و عذر و از اعکف و زندگانه با سفل ساقیان و قرآن

وعاکنون زاویه ایمان از اعقاب ای الائمه  
آمنوان اج اصطفنا ای پسر فدا و اهل علم را  
با شار در درجات رفعه و مقامات همیشه  
موجب هنرستوی ای ایمان و ای علیکم و اللهم  
لایعیلکم و اللذین ایؤثروا العلما در جهات شتم  
با قیمت پوشانید و ای ای عالم حمله هر یار عظیم  
و فرقان کریم را تغییر نمای و ای شناور پرسنای ای ای علیک  
لی یقینون و هم مستثنی کرد ای بد نظم هم دلای  
بکه او و دینست عقل مجان ای کمال الله  
سی جهان روزانه اذن و هم تک میدان  
زکه و صفت فهم مصل او خارج از دنیان و پر  
دامت اور بر ای ای چکونه و چون لان ترک که لا اکتفا



وَلَوْلَا كُرْمَ مَجْبُونِي مَحْتَوِي صَطْفَصَلَوَاتُ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ وَالْهُوَ بِالنَّهِ وَعَزَّتْ طَاهِرَةُ الْوَلَادِ  
 فَخَارَخَتْ حَصْوَةً كَبِيرَةً شَوَّانِي زَرْفَهَا  
 وَأَرَثَوا بَرِيَّةَ تَبَيْنَا يَا بَدْهَا تَكَاهُ مَسَافَوْنِي  
 وَأَنْقَامَ الْمَلَكِ وَأَنَّدَيْتُمْ رَأْيَتَهُمَا  
 وَمَلَكًا كَبِيرَةَ قَلْبِيَّانِي وَلَتَخْنَا وَفَشَرَصَوْلِي  
 بَابَ سَبَطِينِي يَا لَوْزَوْجِ مَوْلِي يُودِرِيَّاتِي عَلَوْ  
 كُوهَ وَقَارَ كَذْجَانِي بَخْشَ اِرْدِرِيَّارِ دَسَتِي  
 جُوشِجُوزِ فَتَانِ كَشْتِي كِيكِ بَرَدَانِجِرِيَّوكَانِ  
 كَشْتِي بَنَجِ قَرْقَبِي جُودِرِيَّ صَافِ شَدِيَّ نَهْرِيَّهِ  
 شَكَافِ شَدِيَّ يَا صَلِيجَانِي مَاغَنِيَّ تَوِيَادِيَّ  
 رَوْزَوْشِ كَلَارِيَّانِي تَوِيَادِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ

وَهُوَ بِدِرِيَّ الْأَبْصَارِ وَهُوَ الْأَطْبَقِ لِنَجْبِهِ وَهُوَ بِالنَّ  
 هَرَلِرِيَّ بَنِيَّ صَلَوَاتِ وَلَطَافِيَّتِي مَحْيَاتِ نَشَارِ  
 رَوْضَهِ مَقْدِسَهِ وَقَبَّهِ مَنْوَرَهِ وَتَبَرِتِي مَعْطَرِهِ  
 بَغْرَهِي بِلَادِيَّ كَانِدَلِيلِيَّ كَافِيَّ وَالْأَنَدَ كَامِ شَأْ  
 وَاطَّهِيَّا دَلَانِيَّ إِحْمَازِيَّ وَبَرَانِيَّ عَلَى حَقِيقَتِي وَجَهَّا  
 وَبَاجِهِيَّانِيَّ وَبَصَاحِيَّتِيَّ كَنِيَّ كَفَرِيَّ وَصَدَهِيَّ  
 شَرَبِيَّانِيَّ اِفَاقِيَّ زَرَدِيَّ وَبَقِصَّلَاتِيَّ فَايَهِ  
 وَبَلَاعَتِيَّ زَلَيقَهِيَّ زَيَانِيَّ فَعَصَمَهِيَّ بَطَلِيَّ وَبَلَاعَهِيَّ هَرَبِ  
 عَبَارِيَّاتِهِ وَدَرِيَّبِ مَلَاتِهِ نَهْرِيَّ كِلَاتِ  
 وَغَرَبِيَّ بِدَهَنَمَوَدَاعِيَّ خَوَلِيَّهِ كَابَانِيَّ مَعَلَّهِ  
 مَوْجَدَاتِيَّ تَخْتَ دَشِينِ لِامْكَانِ مَعْصَدَهِ  
 كَنِيَّكَانِ شَهِيَّوَرَقَتِيَّ اِفَاقِيَّ تَاجِهِ دَالِعَرِيَّ



ائن باکریت کردن کردون شاخ خم و فوج  
 نهت زهر دیاشد اب برق بارعه ممتاز  
 هری صبرت و مکون کویا صدم حلقت  
 هری برست هشتاده کسکایت کنداز  
 لطف تو پای غشیم و بروات کن افیض  
 در بحر طاب اهواخا شود صورت چین  
 سین وزنی العال و دکونه لوز خوشاب  
 خلدا شد ظلی او اذا ممدی الا تام سلطنتها  
 صادر شد بود که این فقیر مرد درق امانتها  
 نوبت بطریق شاطیت کدام عطفت بروجیو  
 کاصاده کیا قه قوسانیل قوات ایشان شبا  
 و هجیه بناشد ایسائیل قیامت، عاصم باشد

ساده علیه اثاب چین کویا قیر که القیر  
 سکوت نهادیم سر کردی فر کلکت بیوادی فادا  
 الحاج لغافوریه المادی جمال الدین علی الفر  
 القاری لاس طلای کچون فروان واللذما  
 نواب علیه عالیه و سریعه صفویه عمر پیر  
 سلطنت و شهریاری اهال سیادت کلکات  
 مظہر الطاف لمحی فضل ایلوا پادشا شجور  
 سپه شلک و مهاد فتح و شتریچ خ  
 سعادت و نیک خلاص سیادت و ایسطه عقد  
 بمنیان و دتصنیف کلام کاری بمقیس الزما  
 و خدیجه الاولان ان خداوند کش از نخداوند  
 خطاب بانوی هر دو چنان یعنی بلقیر چنا



میاشد برعالمیقران اشرف علایا شاعر  
از معجم بیث صحیح مولیت صلوان لفظ علیه  
که نهاد است آشنا فائی تحقیق حمله الفران و نکت  
من آشنا فائی تحقیق حمله الفران و نکت  
الفران و نکت و انشقاق این و باز مرید است که  
کفت از بعد آشنا سمعو پرسیدند که جراحت  
کویداری کفت آن روز دارم ضعیف شدم و  
از تلاوت قران باز نام و خواندن قران فردی  
دوست برآشداز زونه وزابن عبا رسید که  
مازی قران باز نعل عمر دودند شود و اسفل اغایز  
کدریات وارد شده باز نعل عمر غیر کردند اند  
الآلین آمنوا که ازوی مستثنی شد برقا فرد

پر بنابر اعمالی نوشته شد این سما المدققا  
علم صوک و فرقا ابطریت شالطبی و مطريق شیخ  
شاطیبه و مقرب کشت و مقدمه و سباب  
و خاقان اتفاق کرد و ان شتمانست بر  
نه فضل افضل اقدر و ان شتمانست بجهه  
فایده فایده اقول و باقه الشفیق که هر رای  
ارباب فهم و ذکار اصحاب مطلب و همانچنین  
پنهان نیست که فضیل و مرتبت علم اجل  
فضایل و افضل هر یا است و این مقدمه ممتاز  
بهرهان نیست بلکه انتظام و علم قران  
بمکتب عنده انتظام و اتفاق و اجرا اتفاق  
علوم است فضیل عالی بحسب شرف علوم



اویله کفت هکای الالهین قیف القرآن فیلادلفیا  
 در ذکر احوال عاصم بدان ایندیا لشیف المذاہیر ک  
 دنب عاصم بین وجه است که عاصم بین بهد  
 بن ابی التجود الکوفی الاسدی و بهد اهتمام ولد  
 ویست ویزون والدوی اذ کما مر عرب بود او را  
 بنادر چخوانه اندیا بیکویج دفعه التون و پنجمی پدر  
 ویست ویعنه کفت اندک نام عاصم قبل از تسبیح  
 است و اپیشوای اهل کوفه بوده است رقیع  
 و بعد از عبد الرحمن سالمی هیچکس بر زمین بوده  
 کرده بودیان فضاحت و اقتان و تحریر و تحویله  
 او از خزانه تکداشت و هیچکس بین او نخواند و  
 اذتابیعنی بود و دنیا در کوفه بود در واخر سنه مع

و صریعن و ماما توکت اندسته غنان و عثیر  
 و مانه و بیدزین و قول اعتباری ندارد فعله  
 وی کدبا صلاح رنگوئندون است نایاب  
 در بیان احوال روایت وی بدان که عاصم را روایت  
 بسیار است از اجلاء و دوین مشهورند بمحبت  
 و ضبطی کرده و دیگری حفص تا بکار امش شعبه  
 است و کبیش ابوبکر و عصی کفت اندک امش آجلات  
 و غیر از این نیز کفت اندک احوال احتج است بد  
 عثاش نام داشت و پل پدش سالم و از بین  
 اسد ایاس ولا انتی در کوفه بوده سند شخص و  
 تسعین و فاشری در جمیع الاول منه شلت و قیون  
 و ما اند در کوفه افغان شد او ره شلاح شاطیه



من الحقيقة این عهیں کفت و روایت صحیحه از فراست  
 حاصل روایت حفص است و این منادی روایت  
 کرده است که مردم حفص را در حقظه ضبط آفراد  
 حق شعبه میمیر و راهنما ناش در کوثر بوده سن  
 ثانیین و مانند بر قول صحیح و در حفص غیر معلم  
 است **فصل دهم** در سیان سنن ارب اعاصم  
 بدائل کفایم قوانین اربی عبد الرحمن سلیمانی  
 حیدر و سعد بن ابی سفیان **الثیانی** خوانده و داده  
 بر امیر المؤمنین و عیسیو سلطنتین علی بن ابی  
 طالب علیه السلام خواند اند و امام الرقیبین  
 هر یغیر خواند و حضرت رسول پیغمبر علیه  
 السلام خواند و حیران شد و آنکه ایشان و

که چون شعبه روایات را بد جواهر شنید  
 کفت و اذن لخوش و اصحاب اهله است که به بیان  
 سیکه شعبه کفت چرامیکی که متازان میگیرند  
 که بادا ترا در خود خانی بایش کفت کمی  
 از اینها کمی که در زاویه این خانه همچنانه از خشم  
 قوان کرده باشد و اوقات از غاصم و اکوف سطمه  
 و درخواست و عیقب و علم احادیث کامل و صالحین  
 و عالمت وی ماده مدار است اما حکیش  
 ایوع و نایلی و داده است و ایش حفص و پدرش  
 سلیمان و پدر پدرش غدر و از قبیله بیان سلیمان  
 کو فنا است در طایفه برانی کردی خاصه اور ادا  
 جرز لک کرد بود و لا داشت در کوهد منه تعیین



بـرـدـاـخـوـدـاـوـكـنـتـكـخـوـانـدـاـمـبـرـجـمـحـلـوـدـ  
 وـأـكـنـتـكـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـلـيـنـكـلـارـيـوـاـ  
 كـنـتـكـخـوـانـدـاـمـبـرـجـمـسـبـطـكـلـيـاطـكـمـعـنـاـمـ  
 وـأـكـنـتـكـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـلـيـنـسـوـالـلـعـاـ  
 وـأـكـنـتـكـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـلـيـنـمـلـيـنـ  
 مـحـلـصـىـوـأـكـنـتـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـلـقـحـعـدـ  
 الـقـيـزـبـعـصـامـوـأـكـنـتـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـسـفـتـ  
 يـقـوـبـوـاسـطـيـوـأـكـنـتـخـوـانـدـاـمـبـرـلـيـشـعـبـرـ  
 وـأـكـنـتـخـوـانـدـاـمـبـرـيـكـيـيـبـنـاـمـوـأـكـنـتـخـاـ  
 بـرـبـكـشـعـبـةـبـنـهـيـاشـوـأـكـنـتـخـوـانـدـاـمـبـرـ  
 حـاصـمـبـنـبـهـدـلـهـبـسـنـاـكـمـسـاـقـاـمـذـكـورـ  
 شـدـلـبـرـسـيـدـمـذـكـورـلـيـزـرـطـاـلـيـهـاـمـحـسـنـ

مـيـكـائـيلـعـلـيـهـالـتـلـمـذـاـسـأـفـلـيـعـ  
 مـتـلـعـيـشـلـاـزـلـوـحـمـفـوـظـلـوـحـمـفـوـظـلـاـزـ  
 حـقـبـلـوـعـلـاـفـضـلـسـيمـدـبـيـانـسـنـلـفـقـيرـ  
 دـرـقـاءـتـعـاصـمـبـلـاـيـكـلـلـشـفـيـلـلـلـاـنـيـكـ  
 قـلـاـزـلـخـوـانـدـمـنـقـلـلـلـلـاـخـوـهـوـلـيـبـكـرـلـيـ  
 اـمـامـحـسـينـعـلـيـهـالـتـلـمـذـاـسـأـفـلـيـعـ  
 حـسـنـحـسـيـنـالـاسـتـرـاـيـادـيـالـمـوـفـقـلـتـسـيدـ  
 الـقـبـيـوـالـجـازـهـدـاعـرـاـيـقـادـرـطـاـبـرـوـخـدـادـ  
 كـخـوـانـدـاـمـفـاـزـلـوـشـخـمـيـهـغـرـيـدـرـمـلـيـلـعـتـرـ  
 رـسـوـلـمـلـلـشـعـلـيـهـوـالـدـوـاـوـخـرـدـكـخـوـانـدـاـ  
 قـلـاـزـلـخـوـانـدـاـمـفـاـزـلـوـشـخـمـيـهـغـرـيـدـرـمـلـيـلـعـتـرـ  
 بـرـحـلـبـحـسـنـبـنـسـلـيـانـوـأـكـنـتـكـخـوـانـدـ



خواند ام بر وایت حضور او کفت خواند ام بر  
 شیخ محمد غفرانی مذکور در صدینه رسول الله  
 علیه السلام او کفت خواند ام بر شیخ محمد جو  
 او کفت خواند ام بر ابوالثنا احمد بن محمد بن  
 الحبیب الفزی و زاده ایادی او کفت خواند ام بر  
 علی بن احمد او کفت خواند ام بر ابوالجهن زید  
 حسن او کفت خواند ام بر عبدالله حلی البعدی  
 او کفت خواند ام بر ابوالفضل الشیرین و او  
 خواند ام بر عبدالله الکازیین او کفت خوند  
 بر ابو حسن بن احمد بن هلال در دمشق  
 او کفت خواند ام بر ابی الحسن علی بن احمد و او  
 کفت خواند ام بر ابی المکارم الکاظمیان او کفت

خواند ام بر بن الملجمی او کفت خواند ام بر ابو  
 الحسن علی بن محمد بن صالح الماشی در صدر و او  
 کفت خواند ام بر ابوالعباس احمد بن سهل الاشنا  
 او کفت خواند ام بر محمد بن عیسیه بفتح الصبح  
 او کفت خواند ام بر حفص او کفت خواند ام  
 بر عاصم و سند عاصم کفت و آله الوقیع  
**باب اول** در اصول در وجدان فعل است **فصل**  
**اول** در استخانه بدائل استخانه کردی **باب**  
 آعُوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ **سنت**  
 و بعض این رفته اندک و لجهست و در اول **نحو**  
 باید کفت و بین باید کفت اگر بحضور فاری  
 سمعی یامشد و اگر ناخواند یاسمه می شد



اهسته باید خواند و اهسته مفتق در جمیع احوال  
 و در اخوند لر و کهنت جمیع نیست و ضیغه وی  
 بند هی لاصح اعوین اش من الشیطان الرجیس است  
 و در سویه خلیلین و اردشیر و اکرم زاده همین  
 غایلین زنگنه باز است مثل کویند آعویناً لئو  
 التمیح تعالیم من اث تبلان الریح و اینچه منت  
 وارد شد و فقیر از استاد میورده که رفت  
 طریقت و درینما الله تھفته شناهی بین شاه  
 و طبیعت است و صل استاده بنا ایدل اوزن  
 خواه بدمه بیاشد و خواه نه و قطعیت زنگنه باز است  
**فضل و فضل** در بدمه بنا اکنینم اثراً تجزیع الریح  
 کهنت در بدمه هرسویه اس و قلنچانجا است

الا سویه بیراء که در اوی وی بدمه بنا اشد  
 خواه بتد کشند و خواه وصل کنند بیوی افغان  
 اند و در طالع وصل سویه بیسوزه قرآن لایه که داد  
 بیعنی بدمه بکشند لاعین و طعام بدمه کشند  
 البته و کرامت ایشی بیا خروی یا خربی غایب  
 محیر است و در اخوند ایهات تردد اویست و  
 من عصت و صل خرسویه بیملا و وضیه  
 بسمه و ایت دا سویه ایندا لپی باقی وجهه منع  
 جایز باید و عکس منع اول و بعده است **فضل**  
**سیم** در خارج حروف بدانکه هر چند از حروف  
 فاری و ایجست که از تخریج مفتریوی اد افاید  
 والا ان و معافی خواهند بود و حروف تهی



بیت و نهادت مذهب اح و مخراج هن  
اح هنداست **اکل** ابتداء حلقت و ان مخراج  
هنروهاست **قدم** وسط حلقت و ان مخراج  
عن و حامت **سیم** اخ حلقت و ان مخراج  
و حامت و این مشق حرف را اعلی کردند **چ**  
اول زیادت با اینه بر رویست از کام بالاون  
مخراج **فافست** پیمانه مخراج هافت بازدله  
فاصله و ان مخراج کافت با اینه بر رویست  
از کام بالا **ششم** میان زیادت و ان مخراج **ج**  
ویثین و زیادت با اینه بر رویست از کام با  
**هم** پهلوی زیادت از طاب حب بارست  
با اینه دندهای کرسی بالاون مخراج صنادادت

هشتم اخوهلوی زیادت با اینه بر رویست  
از پنج دندهای بالاون مخراج لام است  
نهم سر زیادت با پنج دندهای بالاون  
دهت مخراج لام و ان مخراج نون است **دهم** سر زیادت  
با اینه بر رویست از پنج دندهای بالاون  
از پنج حرف و ان مخراج را است **یازدهم** سر  
زیادت با پنج دندهای پیش بالاون مخراج  
دال و طاوی است **دوازدهم** سر زیادت  
پاسرو دندهای پیش بالاون مخراج دال و  
ظاوی است **سیزدهم** سر زیادت طاوی  
دو دندهای ذیرین و ان مخراج صاد و سیم  
وزای است **چهاردهم** سر دندهای پیش بالا



بامیان لبزیرین و ان مخرج فا است پاتردهم

میان دولبست و ان مخرج او ویا ویم است

**شایزدهم** عدیثوم است و ان مخرج بذون و سیما

در طالخ خناء باعنه **لایفیا** باعنه **ضل**

**چهارم** در صفات هر حرف بدانکه حروف را

با صفات حکم تابد کردنا صحیح ناشد و اینکه بکر

متاز کردند این بیانکه حروف همه همچن

سک و صوفند بھر و ضریب و صوفند بکر

و حروف لجنه **لک** و صوفند بشتره مخف

و حروف لرگ **غ** و صوفند بیان شده و رطاف

و ضریب و ضریب حروف سیزده کاند و صوفند **خافه**

و سیما مخف و حروف خفر ضغط قطیم و صوفند **سغلا**

و غیر این هفت حرف و صوفند با اسنال و  
صاد و صنائعاً قطا و ظاماً و صوفند با طلاق و غیر  
این چهار حرف و صوفند با اسنال و حروف  
قرمز آن موصوفند با الف و ضریب ایش  
حروف و صوفند با اسنال و صاد و میں و زنا  
وصوفند بصیر و حروف **خطب** **خله** و صوفند  
بنعلله و او قیام ساکین **سیون** باخته و صوفند  
بلین و لام و رام و صوفند با اخاف و شین و صو  
بنقشی و هناد و صوفند با سلطان ایش و  
حرق لحر و نهیت البد که و صوفند باشد به  
پنج صفت و کته از پنج صفت نتواند بود و بمعنی  
زیاده از خی ناشد این حروف مستقله را ایش



باید گفت و حروف مستعمله را غلط و کُن  
 باید گفت و اپنے متغیر بصفت اطناب باشد  
 که تبریز گفت و بدانکار حروف مستعمله  
 سه حرف مختلف آدیعی و بعضی اوقات و در  
 بعضی از مواضع همچنین تایکی ازان کام لفظ جمله  
 است لکه آنکه ماقبل و مکسور است هر چیز است  
 والانجام باید در صحنه هفظیم و دیگری را است  
 نیز لکه آنکه اسکور باشد باسانکن باشد و ما  
 قبل و مکسور باشد و کسوه اصلی باشد و بعد  
 از اسپاسمه دکله اویکی از حروف مستعلا  
 نباشد باسانکن باشد و ماقبل او و اسانکه  
 نباشد باخود ساکن باشد و ماقبل او و اسانکه

و ماقبل با قبل مکسور باشد و ساکن فاصل  
 حرف استعلاء باشد بایریک باید گفت و در  
 غیر این چهار طالع همچوک و غلظی باید گفت  
 دیگر الف است و صحیح درافت اشت که آنکه  
 ماقبل اور حرف استعلاء است بایر بالا ام الله  
 نبرخی که ساپنا ذکر نهاد که باید والا  
 بایریک باید خواند و حروف شدیده را مثلث  
 و مجموعه را حجیجی باید اورد و همچنان است  
 باقی صفات تایکی دیگر مشتبه نشوند و معا  
 و طاری استعلاء و اطناب بجا ناید اورد  
 ناصادیبین و طابنا انشدو و حروف قلمه  
 قلمه بجا ناید اورد که هم که ساکن باشد



واکرسکون وقی باشد قافتله پشت تراپین ندوه  
 اعلم **فصل** پیچدهای کنایه و ان ها نیست که  
 ضمیر و منکر غایب باشد این که ماقبل و مبتدا  
 وی ساکن باشد مثل **نیمه** عاصمه  
 و مراد از اصله است بایع و مکنت و اکرم اقبال و مانا  
 شاهد و مضر و باشد اصله کنایه مثل **که**  
 هموارا کنم اقبال ساکن و مابعد بخواهد باشد مثل  
 فیه **هذئ** تایز اصله نکند الا در لفظیه همان  
 که حفص دران لفظ اصله کند و اکرم اقبال  
 باشد و طایب ساکن باشد مثل **و** التحد  
 نیز اصله نکند و این قاعده کلیست الا در چند  
 لفظ که دران خلاف واقع مثلاً میان حض

و شیوهان الفاظ ایفست بی قسم آلات که لا يُؤثر  
 آلات در سویه العین و قویه ما فوقه و ضمیر  
 جهنم در سوره لسانه و قویه منها در العمران  
 و سوری ابن مجموع ایک دیگر کون ها خوانده و خبر  
 صدای جهوند ایفته در سوره **فصل عاصمه**  
 سکون خوانده **تیفته** در سوره نور شعبه سکون  
 قاف و باسان ها خوانده و حفص سکون قاف  
 و سکون های ای اصله خوانده و سکون هم کم در سوره  
 زیر عاصمه بحاله بضم های ای اصله خوانده و آیه  
 در حفص اعراف و شعر امام سیکون های خوانده  
 و آنها اعلم **فصل ششم** در بدیدن کن حروف مدد  
 سه استالف و واو و باء در طلاقی کس اسکن



سَتَّعِنْ وَيُوْقُونْ وَالثَّارِعَاصِمْ مُخْتَرِسْت  
 مِيَانْ مُدْسَهَ الْفَدْ وَالْفَلْ وَلِكْ لَافْ وَلَا  
 هَنْوَ بَاسْدِيَامْعَتمْ خَاهِدِبُودْ جَوْفَمْد  
 يَامْغَرْ كَرْمَتْمَ بَاسْدِيَامْلَ آسْ لَاقْ وَبَاتْ  
 عَاصِمْ أَصْلَاعَتْنَا رَفَقَيَادْ بَلْبَطْسِيَكْنَا  
 كَنْدَلْكَرْمَوْخَرْ بَاسْدِيَامْفَلْ خَاهِدِبُودْ مُثْل  
 جَاءَ وَبَعْقَ وَآنْ شَبَّوَ يَامْفَلْمَ بَلْلَاؤَآثَا  
 وَفِي آشْرَكْمَ وَلَأْنَوْخَنْدَنْ آنْ تَسِيَادَهِرْ وَ  
 صَورَتْ عَاصِمَهَ الْفَدْ مَدْ بَيْكَنْدِبَهْ  
 شَاطِئِيَ كَهْبَنِيَ رَسَالَهَ بَرَادَتْ وَلَكْرَفَلَزِي  
 اسْبَابَ حَوْفَمَدَنْبَاشِدَلْكَرْجَفَلِيَنْ  
 بَاسْدِرَوَانْ وَأَسْكَنْ مَا قَبْلَمْفَنْوَحَسْتَلْ

بَاسْدِرَحْكَتْ مَا قَبْلَلِيَنْ بَاسْدِرَمَلَالَفَدْ  
 قَلْ وَوَأَيْقُولْ وَيَا قِيلْ مَالْ هَرْدَلَفَنْ  
 أُوقِنَا وَأَيْنَ حَوْفَنْكَهَ لَالِيَالَفَدْ طَبِيَ  
 بَاسْدِرَبَتْهَ وَنَيَادَهَ بَرِيلَالَفَدَ بَيْنَكَهَ  
 وَسَبَبَ حَوْيَ بَاسْدِرَلَفَنْلَيِصَبَ مَهْنَوَي  
 يَيْشَعَاصِمْعَنْبَرِيَتْ وَسَبَبَلَفَنْلَيِكَمْعَبَرِيَ  
 دَوْجِيزَرِسْتَ يَكَنْ وَفَكَرِيَ هَمْزَهَ وَنَكَنْ  
 بَيدَزَ حَوْفَمَدَبَاسْدِلَيَنْ كَرِلَانِيَ بَاسْدِرَ  
 خَاهِدِلَهَمَ وَعَوَامَظَمَرِسَلَيَاهَيَهَ وَالْمَوْقَعَ وَالْمَرَأَهَ  
 وَصَ وَالْقَرَآنْ عَاصِمَهَ الْفَدَكَدَلَبَتْهَ  
 وَبَرِكَلَيَنْنَانِبَاطَلَشَوَدَ وَلَكَرَعَاضَ بَاسْدِرَ  
 مَدْفَشَرَدَرَأَوَتْ عَاصِمَهَ بَاسْدِرَمَظَرِرِسَلَيَ



وأوسن وناما ساكن ما قبل مفتوح مثل <sup>الكتفي</sup>  
سب معنى دروي معبر بروسب لقطي  
لهم سب سكون لا زم مدغم در قرامت  
خاص نيت سكون لا زم مظمر ين لفظت  
وان لفظعين است دراون سوزمهه وشوري  
ورده اعام راطول وتوسط است وطول  
وردا زطول مدنه الفنت واز توسط در  
الف واكب سب حرف لين سكون عازيفي  
باشد مدغش ز عاصم نيت ومضاريل  
كفت ونحو ف دراي العين واند لخستين  
وقنا عاصم راطول وتوسط وقصص باشد لكن  
در حرف ملاين باب مدله باشد بدلان تقو

وبعد ان تم ورثة حرف لين او لوبت بعكم باشد  
واكب حرف لين همرو باشد مدغش معنیت  
ومؤشری که منفصل باشد بمناعت از زادهین  
مانند آنکه موخر و تحمل باشد مثل شیخ قسو عقا  
در طالك وصل فصر يکد که عبارت از زمامت  
طیب باشد و دنطالك وقف خیز است میبا  
طول و توسط و قصر <sup>فاین</sup> بدانکه که کاه سب  
مدان صفت خوده تغیر شود مد و قصر جایز است  
خواه همراه و خواه ساكن پس که سب باقی باشد  
مد اول باشد والا انصار على الاشد پرسن بیو  
چون عاصم در طالك وصل المراول سوره العما  
بلطفا شغل میکد همراه و اشیعیم و میکد ساكن



بیک هم مخوانه ولطفه امّتُ را در سوّره اعضا  
 و طله و شعر شعبه بایه هم زروایت کرده.  
 با تحقیق و حفص بیک هم مسیحانه ولطفه  
 در سوّره محل خود من کروها هدایت داشت الله  
 تعالیٰ و آنکه نویسنده این کتاب هم نه  
 استعفای اسلام نداشتن و آن در قرآن شنید  
 است داده الله کترین در سوّره اتفاق و دو  
 اه الان در سوّره یوسف و دو ده الله یک در سوّره  
 یونس و یک در سوّره همان عاصم به در و روایت  
 هم زدوم را که هم زد و صلست بدیل بالف  
 کند و مدد سه الف حق تناشد پانزیل هم زدوم  
 کند کا الاف باقص کلکن اینال اول است

بود از غفت سکون متغیر کشته مخلص سکون  
 از برای وی مدد و قصه باید کرد و بجهون اخیر سکون  
 باقی نبنت فضل اولیه امثال **فضل لفظ** در دو فض  
 که دیگر کل کلمه شنیده باشد که عالم هم در تحقیق  
 هم زنین عزانه الا اچه بیان کنیم پس بدانند  
**اعلام** اعیانی را در سوّره فضل شعبه بتحقیق عزانه  
 و حفص بیمهیل کا الاف بعنی بحکم سید مجید  
 کند نه عن باشد و نه بالف ولطفه اذ هم زد و دو  
 احضاف عاصم بیک هم مخوانه ولطفه **کان**  
 کان ذ مالی را در سوّره ن والفن شعبه بدیل  
 هم ز عزانه بتحقیق و حفص بیک هم مسیحانه  
 ولطفه این **یعنی** آنکه در ال عمران عاصم بحکم الله



وأقام **فضل شتم** در دروزه کرد و کاری بهم  
رسانه شل هؤلاء ان کنتم و معاً **اجام** و **روا**  
اوئل عاصم هم جا هد و با تحقیق خواند **فضل**

در هزار مفرد و بدانک عاصم روایت شعب لفظ  
لؤلؤه هی که لفظ شود و هوامعطف بلام باشد  
مثل لجیح منه که اللؤلؤ او غوا منکر ناشد شل  
لؤلؤ اولیا ستم بدل کده هم را اولیا لکسالن  
بواوسنک و حفص تحقیق روایت میکند  
ولفظ اوصکه رانیز شعبه بابیان خواند و حضر  
تحقیق دینی هم رات هم زده هم تحقیق است  
از برای عاصم بکاله **فضل** دنق و فشن  
ان بود که حرکت هزار قطعه را بانک صحک خنزیر

من دنیا شد هند و من راس اقصی که داشند  
بنین دنیا نک عاصم بکاله دریا که محل بنش کرد  
کان پیش الامم الفتوح و بعد الامم باند  
در سوره حجرا ت بعنی حکمت همراه اسم السلام  
داده و من را تصرف کرده و در حالت ابتدا  
کنیم و لینم هر چهار یار است و لفظ عاد الولی  
در سوره والخیم بکه رسول و بسکون لام بخواهد  
**فضل شتم** در سک و سک در لغت ستا  
شدت و در اصطلاح فراغط صوت  
دون قطع نفس زمان اقبالا و طاصم روایت  
حضر سک کند و رجهار بمحال بکی المتعو  
در سوره الکافر و میرزون من راق در رو



لا اقم يوم القيمة سير بالف تهرين اذ نور  
 در حیام برلام بیل نان در بوقوفیل للطیبیر  
 و در غیرین جهار لفظ مسکن خانی شد از برای  
 عالم و روابط وی و اقسام **ضلله و آنده هم**  
 در ادام و ان در لفت درج کردند و در  
 اصطلاح قژا درج کرد و تسبیت درج  
 و دران بک از سه مناسب که مقاٹل و بخت  
 و فشار بست لازم باشد و هر کاه که بکانی  
 مناسبات بنای ادام ممکن بنای است بهم  
 اقل و اندیم کویند و فنا را مدغافیه و فخر  
 ملغیه شرط و این ادعام منقسمت  
 بدغشم بکبیر و از است که اول محظی باشد

ساکن کرد انت و در ثانی ادرج کردند و عاصم از  
 جمله دوکله را ادام کرد بکی خاله ایگنی  
 در سوزه کفت که در اصل میگنی بود و دو مر  
 لان است از سوزه یوسف که در اصل لان است  
 بوده است اثنا دلار لان است اثنا هم اش سلطنت  
 و بعضی اهلها بایراهم قتل کردند اندیماصیت  
 و دیگر صغير است و از است که اول میکان  
 باشد و از اجمله عاصم ادام کند مثلین با  
 خواهد بیک کله باشد و مانند بیچنه و  
 بیزیر کلکم خواهد درد و دوکله مثل پیش  
 بعضا الدور بیخت خیان ازهم الا کاهی که اول  
 حرف میباشد مثل فیقیم و قال او وهم



کدام غام نشاید بجهت مجاھضت مل طبیع فیز  
 افعام کنید نا اذ رادر طاشن افظکلم و دال  
 فدر دال و طاشن افقلات آم عواله و فلات  
 طاریه و لام بعل و همل و قل باد لام و رامش  
 سل لام و بیل نیک و هکل آن و قل لام و قل بیل و لطی  
 در قان بر امر سین و طام ساکه رادر طاشن  
 احکم و قبط و قریح و قحطام لکن بیان  
 اطیاق طادر امشله مذکوره لازم باشد وقف  
 ساکه دیکاف و ان در قان عظیم بک افظاع  
 شده از خلقکم است در سوره والمسلاحت  
 دیناچم اث نصفت است علامة قافت بین کله

ونهاب اخلاف است ونهاب اول است  
 فقار در دال از تهمت خیلت و در اخر سو واعل  
 و بارادیم از که ممتاز دسروره هود و تضم  
 دو کانه بر ادیم و رات شنبه نون آیس و پل  
 ن زام روا و المتران و قالتم ادغام کرد و فدا  
 دادن از اذاب اخذ و اخاذ جواجم و خواهد  
 مثل اخندم و اخندت و اخندم و اخندت و  
 در پیزیر و اوضع دره ه جایه در و راه طی  
 کن و لشاعم **فضل بیرون** در حکم شنا  
 و نون ساکن کمان اطهار و ادقام و قلب و  
 الخاست اما اطهار از در و قرف حلست  
 خواهی کل مثل آن بیون و خواهد کل مثل



من این و عنایت آلم و بین قیاس است با قاعده  
و ادغامه بحروف بیان لونت در لام و رفعه  
و دبلق باعنه مثل می آند و همچنین لکبین  
و من قول و غنایه و کلم و بین قیاس اما اکر  
با او و باد بیک کل جمع اظهار باشد و نه داشت  
مشتبه مضاعف شود و قلب کامل است  
که نون و تون بیا اسناد بیک کله مثل آنینم  
باد و کله مثل آن بورات بیا تون مثل همین  
بصیرکان هنگام منقلب عین شود اخفا باللغة  
با ایدکرد و اخضانه باقی حروفت در بیک کله  
مثل آنت و دوکل به مثل هر یعنیها بایس توین مثل  
جثایت بجزی و بین قیاس است بل اتفاق امثاله

و اشاعم **صلیحه الدهم** در مالله و اما المفت  
سبل ذات است و در اصطلاح فرمیل داد  
نمای است بجانب کسر و الف بجانب بنا  
پس بدانکد عاصم بر وابست بکرام الله که نه لطف  
اعمی روان دروضع است در سوہ بخواه  
از بده و من کات فی هذل آنی **آفوق الایقره**  
آنی و **اضل** سبکا و سوگی را در وقت دش  
طمه و سرگی نیز در وقت در سوہ فیمه و هم  
تای را در سوہ بخی اسرا بیان **اننا بجانبه** و بدل  
از کلافل بدان على **فُلْغَه** در سوہ و بلالطفین  
وهناری از اعلی **تفا** **جُفُون** هناری در سوہ تویه  
و **در اه** **هـ** که بیا بد وقت و صادر و معی را



وبرن دوضم وقف توان نمود وابتداء باعدها  
 کرد وقف حسن است که تعاق لفظی باشد کن  
 سخن هر چند قیام باشد مثل وقف بر احمد هر چند  
 بجز المطالبین وبرن موضع وقف توان کرد و  
 ابتداء باعده توان نمود بلکه اعاده متعاق باشد  
 کرد مکر کاهی که وقف بر اخواه به باشد کاقد  
 آید تلقی را تعاق بین یا شدن بر احمد که در فواید  
 وارد شد از حضرت رسالت پنهان صلی الله  
 علیه وآلہ وسیح است که تعاق لفظی باشد همچنان  
 سخن تمام باشد مثل وقف بر مالک از مالک  
 یوم التین وبرن قسم طایز نیست وقف نمود  
 بلکه اعاده متعاق باشد که وهم محل نیست که

در صوره افتاده ای راه هم کار واقع شود  
 واین الفاظ بالای ای افاظی که در فواید طای  
 مالک در هر سه ایور مخل نمذکور خواهد  
 بتحمیل اذناء الفواید **فصل پاتردم** در قب  
 وقف لغت بندگان و بسیاری دو اصطلاح  
 قل بسیار که همانست از متعاق خود وبرن مجذب  
 دو فواید است **افتاد** در احکام وقف میانک وقف  
 منقسم است بجهات قیام وکافی وحسن وقیح  
 نام است که کلیه وقف علیه متعاق باشد تعاق  
 بنای اسلام مثل وقف به **المفلحوش** وابتداء  
 بآن الذین گفروا وکافی است که تعاق باشد  
 معنی مثل وقف بر مبنی قلیک وابتداء به وبای خواه



خواهان برای نقل باشد مثل عن آینان و من از  
 و خواهان برای لقا عشا کدیں باشد مثل  
 ام از تابع و قالب اخرج اما الجد از جمه  
 نقل باشد در قراءت عالم نیست بجهت  
 که شد و شام هم رسایندن به است  
 بعد از سکان مخصوص خود باشد و این در  
 جای باشد که مخواه باشد بجهت مادا مکنن تو  
 نباشد از کله دید که از جمه لقا است  
 نباشد این سه حرکت را شامل باشد که  
 اعراب مثل الله القد و حرکت بنامش من  
 قبل و حرکت منقوله از حرف که از نفس کله  
 باشد مثل بوف و فرم اخیر قراءت عالم

وقف بدن و اجب شرعی باشد و همچنان نیست  
 که وقت بران حرام شرع باشد چنانکه در کتاب  
 قرآن مقر رشد **دوم** در چونکه وقت بران  
 وقت را وجوه متعدد هاست و اینها عاصم عذر  
 کرده اسکان است و اثنا هم و زورم و ابدال اثنا سکان  
 اند اختن حکم احرک است خواه فتحه باشد و  
 خواه ختمه و خواه کسر و اسکان پرینصفت باشد  
 بکی انکه در اصل ها کن باشد مثل قلائل هم کسر  
 دوم انکه در اصل متحمل باشد بجهت غیر موقن  
 مثل الایت سیم هایی که لاحق اینها شود و بد  
 از تاء تائیش باشد مثل الجمیعه و ای ای ای ای کچه  
 سیم جمع در قراءت صلمه کت و پنجم حرکت ضار



اسمه وله واکسماکن باشد صحیح خواهد  
 بود مثل منه وغیر صحیح پیغم قدم است بالا نفت  
 مثل اجتنب نیا او و مذمت مثل عقلویا  
 مثل وصیف نیا اع مذک مثال فیه بالغ مثل  
 الید و درین قدم سه مذده است لایک غفت  
 مطلقاً لایک تجویز است مطلقاً لایک تضليل  
 بالک اکرپیش از هاضمه نباشد لایک سرمه نباشد  
 بالین یا نامدی بالین یق و اشنا ممنوع است  
 و در غیر این مجوز است **فضل انتزفم** درست  
 خط بلند که فاصم در وقت نایم الخط است بین  
 هر چه درین موصول است وقت برخلاف این  
 مینک از هر چه مقطعی باشد وقت بعنی

و زوم اند اختن جها بدانک حرکت و بلاق  
 داشتن دودانک و مخصوص ضمیمه و کسره باشد  
 پرس بجا فی قول بواند بود که متوجه باشد بجهات  
 که مثل الریح یا منقول باشد از نفس کله  
 مثل المروء و مثل الچیر در قراءت عاصم بشاید  
 اثابدال و آن در قراءت عاصم در درون  
 میباشد لایک اسم مصوب منون غیره و شاید  
 مثل حدادوم اسم مؤثر بشاید در وقت  
 ان تبدل میشود به امثل ریح و فنه امدا  
 های خمیز نظریه اقبال مقصیم میشود به  
 قسم زیر که ماقبل وی ساکنست یا متحرك  
 آنچه بآنکه باشد نه است یا کسره لایفتم مثل



تطع يا بر اخوانى كند و ناء تا پنچ آنچه در  
 رسپتا افوق شته باشد بنا و قف میکند  
 وا پنجه به افوق شته باشد بنا و عمل باین  
 واجبست پس بدان کار اصل بد کله است که  
 آنچه دوکله باشد یا پیش ترا و راجد آنست  
 از ثانی که بعد از و س خواه ام باشد فعلاً  
 فضل و خواه حفظ الالف لام تقویت کیم  
 کثره دونازن لمه جزء است پس تصلع با  
 قبل مینویسند اجهت فرق والا انکار  
 همچنان باشد زیرا که موصول شد اجهت  
 انتابیان مقطع و ای خصلت در چشم  
 حرف و ان یابست آن لا کوئی ناق و آن ما اویان

مخفیه مکوره و آین ما اویان آنکه و آن که و آن  
 و عن ما و عن ما و آم من و عن من و چیز ما  
 و کل ما و بیش ما و فی ما و فی آن لا و چیز هم فاما  
**آنکه** مقطوع است در هم موضع در سویه آخر  
 آن لا آقیل علی الله و آن لا آقیل علی الله و  
 سویه تویه آن لا تبلیغ این الله و در سویه هود  
 آن لا الله الا الله و آن لا تقدیم ولا الا الله مخون  
 در هم و در سویه حج آن لا انت از نبی میگا و در هد  
 بیل آن لا تتمد الشیطان و در سویه دخان و آن  
 لا تقلع علی الله و در سویه مخون آن لا ایشی  
 یا قید و در سویه آن لا لایغلناهیا همیا همیا همیا  
 سویه انبیا که آن لا الله الا آن است خلا



کرد اندیش طاهم دین کل میتواند کم بر رصد  
 کند و میتواند کم بر لاقن فایل انتالان **و ان ما** مکنو  
 مشتمل اندیش ملخص مقطع است ولن **و ان ما**  
 تُعذون لایاخت درسوه افهام در لتنا  
 عذر آنده درسوه محل اون کرده اند و هر دو  
 وجاه بمحاج است **و ان ما** متفق خ مشتمل در دو  
 موضع مقطع است بکی در سو و ح و یکی در  
 لقی و ان هر دو ان **ما** اند گعنی دو دو است  
 و در این اغتنم درسوه افال خلاصه هر دو  
 صحیح است و معول است **و ان ما** مکنو للمر  
 بی شدید لغون دریل و وضع مقطع است  
 و ان **ما** از بیان است درسوه رد و

**ان ما** هم مقطع است الادرسه البقره  
 قاہن اتولو افم وجهه الله درسوه خالهنا  
 بوجهه لا ایات بجهه که موصول است و خلا  
 کرده اند را نیا تکو نواید رسکم **الوت**  
 درسوه دنا و اینکه اکنتم تعبید و دن درسوه  
 شعر او اینها اشفعوا اخلاق و فتو اتفتیا  
 درسوه احزاب پس در بعضا انصاص است  
 موصول است و در بعضا مقطع و هر دو موضع  
 و ان **ک** پخت همه مقطع است در جمیع فرق  
 و ان **ک** بکم هر مقطع است در همه جا  
 الادرسه هود فا **الآیت** تجھیش اکم که بیو است  
 پس بیون باشد **و ان** مقطع است هبها



که باید از دو موضع آن تجعل لام موقعاً در  
 سوره کهف و آن جمع عطاء به بدل قادرین در  
 سوره قمر **ما** مقطوع است درین محل کان  
 عن ناچه واعنة است در سوره اعراف **من**  
 مقطوع است در دو موضع و ان من فاما لک  
 آیا لکم است در سوره لسا و روم و در علار **ندا**  
 در سوره خلاصت و هر دو جمله  
 و آن در پها را موضع مقطوع است ولما متن  
 بکون علیهم در سوره لسا و روم آمتن آیت ندا  
 در سوره توبه سیم آمتن حاشنا در سوره والضالا  
 چنان رام آمتن باید از مادر سوره فصلات و **عن**  
 مقطوع است در دو موضع بکون آن دشنه

در سوره نودیک عن گفت در سوره نجم و  
**جعما** هجا که واقع شود مقطوع است در  
 مقطوع است درین محل کان واشک من **کلما**  
 سالنوه است در سوره امیرهم و در کل نار **ندا**  
 در سوره لسا خلاف کردند و هر دو صحبت  
 و در سه موضع بکلمات **کلما** حکمت آیت است  
 در سوره اعراف **وکلما** احاجه آتیه در سوره میون  
 و **کلما** که نهاد در سوره بنا رک خلاصت لکن  
 اصح و صلات و **پیش** **ما** مقطوع است در پیغ  
 چهار بخلاف و بکل بالخلاف در سوره مانده  
**لئن** ما کانوا آینه اون و **لئن** ما کانوا اصنفه  
 و **عن** **کلما** ام اینه اون و **لئن** ما کانوا اینه اون

كَفُوْلَيْنِسْ مَا فَقَدَتْ وَرْقَلْ بَشَرْ مَا يَأْمُرُهُ  
 بِهِ دَرْصُورَهُ الْبَرَّهُ خَلَافَتْ وَفِي مَفْطُولَتْ  
 دَرِيَادِهِ مَوْضَعَ دَرِيَادِهِ مَوْضَعَ خَلَافَتْ وَدَرِيَادِهِ  
 بِالْخَلَافَتْ كَرَهَهَا نَكَنَ اصْحَافَهُ اسَانَهُ  
 فِي مَا فَقَلَنَهُ فِي آشَهَنَ دَوَمَ اسَتْ دَرْسُورَهُ الْبَرَّ  
 وَفِي مَا اشَكَمَ دَرْسُورَهُ مَا نَذَرَهُ وَالْأَغَامَ وَفِي مَا  
 أُوحِيَ لِلَّهِ ابْنِ نَازِدَرْسُورَهُ اَنْطَامَ وَفِي مَا شَهَتْ  
 آفَسْنَهُ خَالِدَهُونَ دَرْسُورَهُ اَدَبَنَا وَفِي مَا افَضَنَمْ  
 دَرْسُورَهُ نُورَهُ وَفِي مَا رَزَقَنَا كَمْ دَرْسُورَهُ رُومَ وَكَتْ  
 حَكْمَ بَنْ عَبَادَهُ لَهُنَّ مَا كَانُوا فِي مَا هُمْ بِهِ  
 بَخَلَفُونَ هَرِدَرْسُورَهُ زَمَرَهُ وَفِي مَا الْأَعْلَمُونَ  
 دَرْسُورَهُ اذَا وَفَتْ وَانَ مَوْضَعَ كَبَيْ خَلَافَتْ

فِي مَا هُمْ نَا اَصْبَنَ اسَتْ دَرْسُورَهُ شَصَرَ وَكَلَّا  
 مَفْطُولَتْ هِيجَهَا الْاِدَجَهَا مَوْضَعَ كَمَانَ  
 لِيَكَلَّا خَرَجَنَوْاعَمَ مَا فَلَكَمَ اسَتْ دَرْسُورَهُ الْ  
 عَمَانَ وَلِيَكَلَّا بَعَكَمَنَ بَعَدَهَا عَلَيْنَيَادَرْسُورَهُ  
 جَجَ وَلِيَكَلَّا يَكُونَ عَلَيْكَمَ دَرِيَادِهِ مَوْضَعَ ثَانَهُونَهُ  
 اَحْرَابَ وَلِيَكَلَّا اَتَاسَهُ اَعْلَى مَا فَلَكَمَ دَرْسُورَهُ  
 حَبِيدَهَا بَينَهَا مَوْضَعَ مُوصَولَتْ وَبَكَرَ  
 هِيجَهَا مَفْطُولَعَ وَتَوْهَمَ مَفْطُولَتْ دَرِيَادِهِ  
 بَكَيْ بَوْمَهُ بَارِزَنَهُ دَرْسُورَهُ قَافَرَ وَدِيكَرَوْمَ  
 هُمْ عَلَى الْكَارِدَرْسُورَهُ وَالْكَارِبَاتْ عَامِمَ دَكَلَ  
 دَرِوْفَتْ مَخِيرَاسَتْ مِيَانَ اَنَكَوْضَفَ كَنَدَ  
 بَرَكَلَ اَقْلَ مَا دَوْمَ وَدِيَهَانِيَ كَمَوْهَ وَلَسَتْ



بر ایشان کرد چنانکه شیخ محمد جزی در  
 شر تحقیق نموده و دیگر **لکھا** هوالله در سوءة  
 کشف والظفونا والرسولوا والسبلا در سوءة  
 احزاب وسلیل او وقارا برادر سوءة هله  
 علی ایشان هم راد بخل خوند که خاهنود  
 اذشاء ایشانی و امایدیع ایشان در  
 در سوءة سیحان و قیم الله البا طل در سوءة  
 شوری و یوم یکناع اللایع در سوءة قوسنایع  
 التربیتیه در سوءة اقراء وقف بجذف و او  
 است و دریم اخطفلن واوینیست و ای  
 اینهاد رسه موضع دریم اخطفلنی الف است  
 بکاریه المؤمنون لعکم در سوءة نور و مایه

البته بر ودم وقف باید که **نایره** و در وجد  
 لفظ است یکی مثال و ان مقطع وعست در چنان  
 موضع او **لکھا** هوالله القوی در سوءة لسان مثال  
 هننا **لکھا** لایشان در سوءة که من مثال  
 هندا **لکھا** در سوءة فرقان فنالا **لکھا**  
 در سوءة سال سائل بین عالم مختار است  
 که وقف بر لام کند یا بر کلام ثانی و قصہ هم  
 از هم ای عالم جمع نیست و دیگر آن یعنی  
 و این لفظ بآن موضع است در واصفات و  
 مقطع وعست ولکن در قراءت عالم و انکو  
 کمال بین بکاره و میخان بیک کلام است  
 خانیش دریم اخطفلن مقطع وعست بین وقف

الثاني درسورة زحف سم آية القرآن  
درسورة التهن عاصم دبن مواض وضفت بي  
الفهنا باد واما صالح المؤمنين بي واوانت  
نير اكمه مفرها است ولحظ انا هم جبابالت  
وقف باب ذكره واتأقني الحكمة وبإذ الله  
واوفي الكيل وبهادى المعنى درفل وأفينا  
القترح وظاهرى السجدة الحرام ولائي العذر  
وافلى الآذى ونافلى الآلاب ونهنى على  
الرعنهم برسوسوت ونجحوا الله ما ايتاء  
وقالوا الان وان نتقللوا السبيل وفاسقينا  
الآخرات واذ نزور الآيات وطبأبوا الريح  
ولالسبوا الذين وفقيستوا الله وملأوا الله

وأولو التفضل وصالو الجيم وصلوا على النار  
وغير لغة الثناء فوالله الحمد لهم بواو  
مرسوند واس بت الباب باشبات الف  
مرقوم است ووقف برمده باشبات ملا  
آياما پام عاصم بذ هباص محير است كه  
وقف كند بر آياما يابرايا والله اعلم انا  
ثاع تايند ساكنه كدر قران شامكتوبت  
ابن الماظست يک لفظ تحت وان در قران  
عظم در هفت وضعيت كه بناشدات  
درسورة البراء او لطفه بجهون رحمت الله  
درسورة اعراض ان رحمت الله فرقه بود  
سوره هود رحمت الله وبر کانه علیکم ودر



سوْرَةِ الْأَنْجَلَىٰ اسْتَ وَانْ دَرْهَمْتْ مَوْضِعَ  
 شَامِكُوبِسْتْ دَرْسُورَةِ الْعَمَرَنِ لِيْفَالَّاتِ  
 امْرَأَتْ عَمَرَنِ وَدَرْسُورَةِ يُوسْفَ قَاتِلَةَ  
 الْعَكَبَزِ دَرْدِرَ وَمَوْضِعَ دَرْقَصَنِ فَالَّاتِ امْرَأَتْ  
 قَيْعَونِ وَدَرْصِيمِ امْرَأَتْ نُوْجَ وَامْرَأَتْ لُوْطِ  
 قَلْمَارَاتْ فَرْعَوْنَ وَفَاعِدَاتْ مِيْعَا زَكَتْ  
 كَهْلَمَانِيْ كَيْلَادِرْجَ حَوْذَمَنِيْ كُورَاسَتْ بِيْ  
 فَالْصَّلَهِ الْبَتِهِ بَثَاءَ طَوِيلِ مَكُوبِسْتْ وَالَا  
 بِهَا كَابِتْ شَدِ دَرِسِمِ اخْنَامِشَلِ وَانْ امْرَأَتْ حَا  
 مِنْ بَعْلَهَا اُشْنَوْنَا هِكَتْ اسْتَ وَانْ دَرْ  
 بِنْ مَوْضِعَتْ كَهْلَمَكُوبِسْتْ دَرْسُورَةِ  
 افَالَّاتِ قَدْ خَضَتْ سَتْ اَكْلَقَسَ وَدَرْسُورَةِ

بَلْكَهِكَتْ اسْتَ وَانْ دَرْهَمْتْ مَوْضِعَ  
 شَامِكُوبِسْتْ دَرْسُورَةِ الْعَمَرَنِ لِيْفَالَّاتِ  
 امْرَأَتْ عَمَرَنِ وَدَرْسُورَةِ يُوسْفَ قَاتِلَةَ  
 الْعَكَبَزِ دَرْدِرَ وَمَوْضِعَ دَرْقَصَنِ فَالَّاتِ امْرَأَتْ  
 قَيْعَونِ وَدَرْصِيمِ امْرَأَتْ نُوْجَ وَامْرَأَتْ لُوْطِ  
 قَلْمَارَاتْ فَرْعَوْنَ وَفَاعِدَاتْ مِيْعَا زَكَتْ  
 كَهْلَمَانِيْ كَيْلَادِرْجَ حَوْذَمَنِيْ كُورَاسَتْ بِيْ  
 فَالْصَّلَهِ الْبَتِهِ بَثَاءَ طَوِيلِ مَكُوبِسْتْ وَالَا  
 بِهَا كَابِتْ شَدِ دَرِسِمِ اخْنَامِشَلِ وَانْ امْرَأَتْ حَا  
 مِنْ بَعْلَهَا اُشْنَوْنَا هِكَتْ اسْتَ وَانْ دَرْ  
 بِنْ مَوْضِعَتْ كَهْلَمَكُوبِسْتْ دَرْسُورَةِ  
 افَالَّاتِ قَدْ خَضَتْ سَتْ اَكْلَقَسَ وَدَرْسُورَةِ



الرَّوْعُ دَرْسُورَهْ دَنَانْ وَجَتْ تَعْمِ دَرْسُورَهْ اَذَا  
 وَقْتٍ وَابْتَعَدَ عَنْ دَرْسُورَهْ تَحْمِمْ پِسْ حَامِ  
 دَرِينْ مُجُوعْ بِشَاوْقَتْ كَرْ وَدَرْغَيْرِينْ وَلَصْ  
 بِهَاوْقَنْ يِكَدْ اَيْخَهْ دَرْجَهْ وَفَرْدَاوْخَلَافْ  
 كَرْدَهْ هَاشَنْ هَشَتْ حَرْفَتْ وَانْ يِزْجَواْهْ  
 جَعْ وَخَواهْ فَرْبَتْهْ طَوْبَلْ كَوْبَتْ وَعَامِ  
 بِشَاوْقَتْ يِكَنْ خَواهْ فَارْ دَلْخَانَهْ وَخَواهْ  
 بِجَعْ وَانْ هَشَتْ اَسْتَ دَرْسُورَهْ اَفَلَامْ وَتَتْ  
 كَلْتَ تَتْكَلْ صِدَقَهْ دَرْسُورَهْ يِشْ كَلْلَهْ حَقَتْ  
 كَلْتَ تَتْكَلْ وَإِنْ الدِّينْ حَقَتْ عَلِيمْ كَلْتَ رَلَكْ  
 دَرْسُورَهْ خَافْ وَكَلْلَهْ حَقَتْ كَلْتَ رَلَكْ  
 دَرْسُورَهْ يُوسْفَ بَكْ لِلَّا يَلِنْ وَغَيْابَتْ

قَاطْهَلْ يَظْرُونَ الْأَسْتَ الْأَقْلَمْ كَلْلَهْ  
 لِسَنْتَنْ قَنْتَبِيلَهْ وَلَكْ يَعْدَ لِتَسْ أَنَّهَ تَحْمِيلَهْ  
 وَدَرْسُورَهْ غَافِرَتْ لِسَقْلَكَتْ فِي عَلَامَهْ  
 دِيكَتْ اَسْتَ وَانْ دَرْدَهْ دَوْمَضْ بِتَمَكُولَتْ  
 بِكْ دَرْسُورَهْ الْعَمَرْ كَخَلَكَتْ اَنَّهَ دِيكَهْ  
 دَرْسُورَهْ فِنْوَانَ لَعْنَتْ اَنَّهَ دِيكَ مَعْيَسَتْ  
 وَانْ دَوْمَضْ بِثَاءْ طَوْبَلْ كَوْبَتْ هَرْهَوْ  
 دَرْسُورَهْ قَدْ بَعْ اَللَّهَ وَانْ مَعْصِيَتْ لِتَرْسُولَهْ  
 وَنَيْنَهَا طَوْبَلْ كَوْبَتْ وَقَتْ كَلْتَ دِيكَهْ  
 الْحَنْتَنْ دَرْسُورَهْ اَعَارَهْ وَقَبَتْ اَنَّهَ تَجَرَّهْ كَمْ  
 دَرْسُورَهْ هَوْدَهْ وَقَتْهَا تَهِينَهْ لِـ قَلَكْ دَرْسُورَهْ  
 قَصْرَ وَفَطَرَتْ اَنَّهَ دَرْسُورَهْ دَرْمَهْ وَجَرَتْ



**باب دوم در فرش حروف میان حفظک الله**

فی الثابِت که چون سواد مصااحف درین باشد

کثیر قراءة عاصم است هر ایت حفص پیشتر

و هر ایت شعبه مکتوب و بفریولیت که نیاشد

دیگری بهم خی نویسند پیر احتیاج بدارد

اختلاف عاصم پایا را قرآن باشد لکم میان

اختلاف میان حفص و شعبه پایان نویلر

شریعه در روکرد بر ترتیب سوره کرمه میباشد

**سوره الفاتحه** درین سوره میان حفص

و بکمال خلاف نیت **سوره البقره** کم آخده است

کذشت در صحیح ادعام لفظ اهز و ادین تو

و هر کجا که میباشد ای حفص پایا و خواند و شعبه

الجُنُبِ در موضع درسورة عن کبوط یا ایت من

زینه در سورة سبای الفرقان امینون درسورة

فاطمیه زینه در سورة فصله المائدة

من همینه در سورة ولله السلام حمله صفره

والاثنا بایت در سورة بیسف و عین و قصص و

والضافات و هیهات در در موضع در سورة

مؤمنون و عصیان در موضع در سورة لذوازیک

در رسمیم ولاست در سورة همس والآیت در سورة

والنیم و ذات بکهه در سورة من همینه اعسید

و قاصم وقت بن اکند **فاید** یا ایت اضفافه

و بیات زوابد هر کدام در محل خود در اخیره در

در فرش منکروها هد شد انان ای الله تعالی



بهم زرابت کید و لفظ اخنَّهُمْ کشت لفظ  
 عَنْ أَقْوَاعِهِمْ اولئک حضن بنا خواند و شبه  
 بیا لفظ اخنَّهُمْ کشت و لفظ **بَلْ** در  
 موضع درین سوره و بکی دی در سوره شیخ شبه  
 بضم **ب** و راهبره مکوره و حذف بایخواند  
 و حضن یک سهم و کسر روابطه ساکن به هم  
 خواند لفظ **بَلْ** حضن بی هم زوبی بایخواند  
 و شبه بهم مکوره خواند بایاء ساکنه  
 لفظ **أَقْوَاعِهِمْ** حضن بنا خواند و شبه بیا  
 میخان لفظ **رَفَعَ** درین سوره و هرجا کیتا  
 حضن بواسانک خواند بعد از هم زوب  
 ضم و شمه بحذف او خواند برقن لفظ

لفظ **حُكُومَاتِ** درین سوره و هرجا که باید  
 حضن بضم طایخانه و شمه بکون طا  
 میخانه و لفظ **الرَّأْيِ** آن تُولُوا احفص بفتح را  
 خواند و شمه بضم خواند لفظ **مُؤْرِثٍ** احضر  
 بکون واو و خفیف صاد خواند و شبه  
 بفتح واو و دندب صاد خواند و لفظ **لِكَلْوَا**  
 راحضر بکون کاف و خفیف هم روابت که  
 و شمه بفتح کاف و نتیجه هم میخان لفظ  
 بیوت درین سوره و هرجا که باید با لفظ حضن  
 بضم بایخاند و شمه بکسر المیخانه و هجیان  
 است لفظ **غَيْبُ** و **غَيْبُونَ** و **جِيْهُونَ** در رو  
 نور و شیوخ دار سوره غافر الآنک شمه



حضن کهرباون و عین حوانه و شعبه باخنه  
 کهرباون و سکون نیز حوانه و نزدیکی  
 اخلاق احلاص است کرج اسکان در قیصر  
 هست اثاثات طبیعی کنکرد و لفظ و نگزیر  
 را حضر می‌باخوانه و شعبه بنون میخواهد  
 ولطف آذن و لفظ بکون همز و فتح دال  
 حوانه و شعبه بقطع همز مدد و دکر  
 دال میخاندیا ایات اضافه مختلفه میان  
 حضن و شعبه دو است بکی همینها افنا  
 واين را حضر بکون باخوانه و شعبه فتح  
 میخواند و دیگر بقای لطائین است واين  
 حضر بفتح حوانه و شعبه بکون میخواند

راد که وضم جیوهن خلافت بظهور حضر  
 بخیث طاؤ سکون وی و فحة هاخوانه  
 و شعبه بفتح طا ایات دبلطا و فتح ها و نیز  
 وی میخواهد ولطف قل ره راد هر دو وضع حضر  
 بفتح دال حوانه و شعبه بکون میخواند ولطف  
 و ضمیمه حضر نصب حوانه و شعبه بفتح  
 فراءت میکند ولطف بیشتر رادرین سوره  
 و فتح طاطله رادر سوره اعلف شعبه  
 بتصاد حوانه و این حضر صادرین هر دو  
 مردیت و اصحابین است از برای ولطف  
 چونه کارا حضر بکون زای حوانه و شعبه  
 بضم میخواند ولطف بفتح رادرین سوره و سوره زنا



وَهُنَّا كَمِيَا يَدْعُونَ حَفْصَ بَقْرَبَهُ مُخَانَهُ  
 وَشَعْبَهُ مُبَدَّلَهُ مُخَانَهُ وَشَعْبَهُ خَلَدُ  
 زَكْنَاهُ كَهُ بَدَلَ زَكْنَاهُوا فَاعْشَاهُ كَمَفْعُولُ  
 ثَانِي وَيَأْشَدَ لِفَظِيَوْتَ حَفْصَ بَنَاهُ  
 خَوَانَهُ وَشَعْبَهُ بَكَهُ مُخَانَهُ وَدَالَ الْبَقْرَهُ  
 وَلِفَظِيَوْتَ حَفْصَ بَيَا خَوَانَهُ وَشَعْبَهُ بَنَاهُ  
 وَبَقْدَهُ الْبَلَكُ وَلَيَوْتَهُ كَذَشَتْ دَرَفَلَ  
 هَاءُ كَثَابَهُ لِفَظَ آخَذَنَمُ دَرَجَتْ دَعَامَهُ  
 كَذَشَتْ لِفَظِيَعُونُ وَتَرَجَّهُونَ رَاحَفَسُ  
 هَرَدُو بَيَا خَوَانَهُ وَشَعْبَهُ بَنَاهُ مُخَانَهُ  
 حَجَ الْبَلَتُ رَاحَفَسُ بَكَهُ حَارَوَاتِ كَهُ  
 وَشَعْبَهُ بَنَاهُ مُخَانَهُ لِفَظَ وَمَا يَعْلَمُونَ حَمَّا

**سُورَةُ الْعِمَانِ** فَقَلَ حَرَكَتْ هَمَزَةُ جَلَالِيَّهِ  
 الْمَوْجَهَ مَدَوْقَرَ كَذَشَتْ دَرَبَابَهُ لِفَظَ  
 رَضَوانَ دَرَنَ سُورَهُ وَهُنَّا كَمِيَا شَعْبَهُ  
 بَكَهُ مُخَانَهُ وَشَعْبَهُ بَنَاهُ مُخَانَهُ الْأَمَنَهُ  
 أَتَيْجَ بَطَّفَوا تَهَنَهَ سُبَيلَ الْتَّلَامِ دَرَسُورَهُ مَانَهُ  
 كَذَلِفَ مَيَانَ حَفْصَ وَبَكَهُ نَيْفَ وَلِفَظَ  
 الْيَتِ دَرَمَوْضَعَيْنَ حَفْصَ بَنَشَدَ دَرَوْكَرَ  
 يَا خَوَانَهُ وَشَعْبَهُ تَحْقِيفَ وَسَكُونَ يَا صَحَّهُ  
 وَلِفَظَارُوفَ تَرِحَفَسُ بَدَلَاسَتَ وَشَعْبَهُ  
 بَقْرَبَهُ دَرَالْبَقْرَهُ كَذَشَتْ وَلِفَظَ وَضَعَتْ حَفَضَ  
 بَقْحَعَيْنَ وَسَكُونَ تَأْخَوَانَهُ وَشَعْبَهُ بَاسَكَهُ  
 عَبِنَ وَضَمَ تَأْجَخَانَهُ لِفَظَ زَكَرَهُ دَرَنَ سُورَهُ



خواند و شعبه بیا میخواند ام اضایا مختلف  
 میان حفص و بکریکست و حجی لیل حفص  
 بفتح باخواند و شعبه بکون **سورة النساء**  
 و سیمانلون حفص بفتح روایت کرد و شعبه  
 بضم بوصی به اموضع اول را حفص کرد طاد  
 خواند و شعبه بفتح میخواند و دروضع ثان  
 هر و بفتح میخواند الیوت حفص بضم بنا  
 خواند و شعبه بکسر میخواند لفظ مبینه  
 و مبینات هر آنکه واقع شود حفص بکسر  
 خواند و شعبه بفتح میخواند و لفظ اهل آن  
 حفص بضم هم و کسر خواند و شعبه بفتح  
 هم و فاعل برخواند احصان حفص بفتح

قلن بکرم و هر و کل را حفص بایخواند و شعبه  
 بفتح میخواند لفظ ح در در و موضع درین سوره  
 و اصل اینم الفتح نیز در اینجا هم موضع را  
 حفص بفتح قاف خواند و شعبه بضم بمحی  
 ولطف نوئه در هر در و موضع حفص بکسر همه  
 و صدیخواند و شعبه بکون و درینچه هنای  
 کنایه کندشت و لفظ بیوک کشت لفظ  
 متألمه میگوین را حفص بایخواند و شعبه  
 بناء لفظ صنوان در اقل همین سوره کلت  
 ما آصل اینم الفتح نیز کندشت در همین جای  
 رضوان حفص بکسر خواند و شعبه بضم  
 لفظ مبینه ملت اس ولا بکمونه را حفص



وکنها دخوانه و شعبه بفتح هم و صاد مخواند  
 فتا حض بکر نون و عین خوانه و شعبه بکه  
 نون واختلاس که عین و سکون نید مخواند  
 لفظ کان لریکن حضن بنا و شعبه بنا میخواند  
 نوکه مانقوله و فصل هجتم کذشت رهاء کا  
 یا خلوون درایخا و در من و موضع اول نون  
 حض بفتح با وضم خا خوانه و شعبه بضم  
 با و فتح تابع مخواند و سیوف بیهم حض ببا  
 خوانه و شعبه بیون **حکمة اللائمه** رضوانا  
 حض بکه را خوانه و شعبه بضم مخواند لفظ  
 رادر و موضع این سوره حض بفتح نون روایت  
 کرد و شعبه بیکون نون و ارجلکم الکمیرا

حض بضم لام خوانه و شعبه بکه مخواند  
 هر واکذشت را البقر و صلت هرا حض بلف  
 بعد از لام با فاراد و فتنا و ضم ها خوانه و شعبه  
 رسالت هه بالف بعد از لام و بکسر و کسر هایع  
 مخواند لفظ عقلتم را حض بقص و بتشدید  
 قاف خوانه و شعبه بفتح و بتخفیف مخواند  
 لفظ استحق را حض بفتح تا و خا خوانه و هکله  
 ابتا کند بکه هم را خا دخواند و شعبه بی  
 نا و کسر حا مخواند و در طالت ابتا بضم هم ن  
 خواهد خواند لفظ الا ولیان را حض بکسا  
 وا و فتح لام و کسر نون خواند که تنشیه باشد  
 و شعبه الاقلین بتشدید وا و کسر لام بعد



واو فتح نون حوانه كد جمع باشد لفظ النبو  
 راحفص بضم غين حوانه وسعيه بكسرهاه  
 اضناه مختلمه مسنان حفص وشعبه درين  
 سورة دواست يكى يدى لاليل وديكى اقى  
 المين حضر هر در رايته يا خوانه وسعيه هر  
 باسكان يا سوتة **الاعلام** من بصرف حفص بضم  
 يا وفتح راحوانه وشعبه بفتح يا وكسرا مسخانه  
 فقدم حفص فتح حوانه وشعبه بفتح حوانه  
 وشعبه بفتح حوانه ولا لكتب ونكون حفص  
 ونون مسخانه وشعبه بضم هر در حوانه افاله  
 تقولون درين سورة ودراعوف حفص يا خوانه  
 وشعبه يا مسخانه ولاتسبين حفص يا خوانه

انجا  
 بـانـىـكـ وـشـبـهـ يـاـخـوانـهـ بـنـلـكـ حـضـهـ دـيـخـا  
 وـدـرـاعـوـفـ حـضـهـ يـمـخـوانـهـ وـشـبـهـ يـكـسـخـانـهـ  
 تـاـكـوـبـ اـدـلـيـخـاـوـاـلـآـتـيـهـ يـمـ دـرـسـوـرـهـ هـوـدـوـطـاـ  
 بـرـهـانـ رـتـهـ وـتـنـاـقـصـهـ بـرـسـوـرـهـ يـوـسـفـ وـرـاـ  
 نـارـاـدـرـسـوـرـهـ طـهـ وـمـارـائـيـ وـلـنـدـلـاـيـ دـرـسـوـرـهـ  
 وـلـنـجـحـفـ هـرـلـاـنـخـ رـاـوـهـ رـمـخـاـنـهـ وـشـبـهـ  
 هـمـرـاـبـاـمـالـلـهـ رـاـوـهـ رـمـخـاـنـهـ لـقـمـرـ وـرـالـمـنـسـ  
 دـرـيـنـ جـاـوـدـرـسـوـرـهـ خـلـلـاـلـلـذـيـنـ خـلـمـلـوـاـ وـلـلـهـ  
 آـتـرـكـوـاـ وـرـسـوـرـهـ كـهـفـ وـرـالـجـمـونـ التـارـوـرـ  
 سـوـرـهـ اـحـزـابـ وـلـلـأـلـفـيـنـوـنـ حـضـهـ بـخـرـاـ  
 وـهـرـ حـخـانـهـ دـرـهـ وـقـنـاـوـصـلـاـ وـشـبـهـ بـلـماـ  
 رـلـخـانـهـ وـرـاـمـالـلـهـ هـنـنـ خـلـفـ دـارـوـهـ لـهـ



هم فتح از و منقول است و اصل فتح است پیش بده  
 با ما الله را و هم مخوازند و صلا و بی ما الله را و  
 فتح هم مخوازند بزرگ و با ما الله حرفین  
 مخوازند و فضای اول قلذ که تاکن شت در اعلمین  
 ولست در حضرت مخوازند و شعبه بی ما مخوازند  
 لفظ افاده قطعیت بیدم حضرت نصیب فون پنکم  
 مخوازند و شعبه بر فتح مخوازند لیست حضرت در  
 هر دو موضع بتشری بی او که و مخوازند و شعبه  
 بیکون و تخفیف آنها اذاین ات حضرت فتح  
 همراه اتفاقاً مخوازند و شعبه بکسر و فتح همراه  
 منزل من زنگ حضرت فتح فون و تشدید زنگی  
 منزل مخوازند و شعبه بیکون فون و تخفیف زنگی

مخوازند ماخرم علیکم حضرت فتح خاور مخوازند  
 و شعبه بضم طا و کسر را مخوازند رسالت هم حضرت  
 حضرت الف بعد از لام و فتح نا و ضم ها مخوازند  
 که مفرد باشد و شعبه بالف بعد از لام و  
 ستر او که را مخوازند که جمع باشد حرج است  
 حضرت فتح را و شعبه بکسر مخوازند بقدر حضرت  
 فتح با اوصناد با اندیده صادر و عین فی الف حوله  
 و شعبه بفتح با اوصناد با اندیده صادر و تخفیف  
 عین والف بعد از صادر مخوازند که بیش از  
 شود بحث هم در اینجا و در موضوع ثانی بونی  
 حضرت مخوازند و شعبه بون مخوازند و  
 مکان نکم و مکان هم هچ کله بیاند دین سوز



شعبه بسکون میخوانند **سوره الاعراف قل**  
 مانند کرون حضرت چنیف دالخوان و شعبه  
 بتشدید میخوانند ولکن لاتشلوں حضرت  
 خطابخوانند و شعبه بیانعینت میخوانند  
 یعنی اللتل در اینجا و در بعد حضرت سکون  
 غاین و تخفیف غاین میخوانند و شعبه بفتح  
 ولتشدید بین خوانند و خنیه حضرت پضم  
 خلخوانند و شعبه بکسر میخوانند بتت مکر  
 کنست تکر ون حضرت چنیف دال میخوا  
 ند و شعبه بتشدید خوانند لفظ بسطه در  
 بهادرسین خوانند و احتمالین است ان  
 برای وی و شعبه بمنا و میخوانند و تکر

و در سوره هود و بولن و زمر حضرت بغير الف  
 خواند بعد آنون که مضر بیاش و شعبه بالف  
 میخوانند بعد آنون که جم بیاش و دان یکمینه  
 حضرت میخوانند و شعبه بیان میخواند خطوط  
 حضرت پضم طامیخوانند و شعبه بسکون طا  
 خواند و دال آنکه بیکر داریش در فضل و همن  
 درین کله تکر ون کاهی که بناء خطاب است  
 و نوای بود که در اصل برقا بوده باشد در بنا  
 و هرجای بیکر که باید حضرت چنیف دال  
 خواند و شعبه بتشدید میخوانند ایاء اضافه  
 مختلف میان حضرت و شعبه بیکر و دان  
 و بھی آنکه است که حضرت یعنی میخوانند و



بَيْنَ هُنَّ فَيْلَ حَضْرَمَا وَبِكَهْزَنْ وَيَاء  
 سَاكَهْ خَوَانَهْ بَيْسَهْ هُنَّ فَيْلَ وَشَمَهْ  
 دُوَوْجَهْ اسْتَ بَكَهْ خَوَانَهْ بَيْسَهْ بَيْلَهْ  
 يَا وَهْرَمَهْ مَفْتُوحَهْ بَعْدَازَيَا كَهْ بَيْسَهْ يَا شَدَهْ  
 هُرَوْنَهْ فَيْلَ وَبِكَهْ خَوَانَهْ بَيْسَهْ كَهْ هَمَهْ  
 وَيَاء سَاكَهْ بَعْدَازَهْهَمَهْ كَهْ بَيْسَهْ يَا شَدَهْ  
 هُرَوْنَهْ فَيْلَ مَثَلَهْ وَجَهْ حَضْرَمَهْ فَلَهْ عَقْلَهْ  
 حَضْرَمَهْ سَيَا وَشَبَهْ بَيَا مَجْوَانَهْ بَيْتَ كَونَهْ  
 حَضْرَمَهْ بَيْجَهْ سَيِّمَهْ لَوْتَدَهْ بَيِّنَهْ خَوَانَهْ شَمَهْ  
 بَيْكَونَهْ بَيِّمَهْ وَخَنْبِيفَهْ سَيِّنَهْ مَجْوَانَهْ كَاهْ  
 حَضْرَمَهْ بَيْضَهْ بَيِّنَهْ لَوْلَهْ وَهْرَمَهْ مَفْتُوحَهْ  
 بَيِّنَهْ بَعْدَازَهْ خَوَانَهْ وَشَبَهْ بَكَرَهْ

مَكْرَهْ أَكْلَهْ أَنَّوْنَهْ حَفْصَ أَكْلَهْ بَاخْرَهْ خَوَانَهْ  
 وَشَبَهْ بَدَوْهَمَهْ بَاسْتَهَمَهْ مَجْوَانَهْ أَنَّ  
 لَلَّا بَيْكَهْهَمَهْ مَكْوَرَهْ حَضْرَمَهْ خَوَانَهْ بَاخْرَهْ قَبَهْ  
 بَدَوْهَمَهْ أَقْلَهْ مَفْتُوحَهْ وَنَانَهْ مَكْوَرَهْ تَلْفَهْ دَرِينَ  
 سَوَرَهْ سَوَرَهْ طَهْ وَسَرَهْ شَمَهْ حَضْرَمَهْ بَيْكَونَهْ  
 لَامَهْ وَخَنْبِيفَهْ قَافَهْ مَجْوَانَهْ وَشَبَهْ بَعْنَهْ لَامَهْ وَهَمَهْ  
 قَافَهْ مَجْوَانَهْ مَنْهَمَهْ حَضْرَمَهْ بَاخْرَهْ خَوَانَهْ وَشَبَهْ  
 أَمْسَتَهْ بَدَوْهَمَهْ خَوَانَهْ بَاسْتَهَمَهْ بَعْرَشَنَهْ  
 حَضْرَمَهْ بَكَرَهْ خَوَانَهْ وَشَبَهْ بَقَمَهْ مَجْوَانَهْ  
 أَبِنَهْ دَرِينَ سَوَرَهْ وَدَرَطَهْ حَضْرَمَهْ بَعْنَهْ مَخَوَانَهْ  
 وَشَبَهْ بَكَرَهْ مَجْوَانَهْ مَعْلَذَهْ حَضْرَمَهْ بَيْضَهْ  
 نَانَهْ مَجْوَانَهْ تَوَنَهْ وَشَبَهْ بَيْنَهْ نَانَهْ مَقْوَنَهْ

مکون و بکیت مفتح ولاجئ بن اللّٰہ حض  
 بیا عیت مجنون و شعبه بناء خطاب  
 خواند للسلم حضر بفتح سین حواند و شعبه  
 بکسر خواند اخذتم سوقة <sup>بلطفه</sup> رضوان  
 حضر کم و شعبه بضم مجنون ان عشیران  
 حضر بفتح راقم تاء ب الف حواند با فراء  
 و شعبه بالف مجنون عبدالراکه جم بالشد  
 بضل به حضر بضم ما فتح صاد حواند <sup>اعن</sup>  
 بفتح ما کسر مهند مجنون رضوان که شلت المغ  
 نیز کشت ان صلوات حضر توجیه بفتح  
 ثان حواند و شعبه بالف عبدالراکه و کسرها  
 مجنون کجمع باشد هر جون حضر بفتح جم

شین و سکون را بالماویں کاف و بغير مد نظر  
 همز مجنوند باواضا غفتانه میان حض  
 و شعبه بکیت و ان لقاصی است حضر بفتح  
 شار <sup>الله</sup> بکون بامجنون سوقة <sup>الله</sup>  
 لنظر حضر بفتح خواند و شعبه بالماهجره  
 موهن کید حضر بضم مه و سکون ولو بختيف  
 هاؤکران و ضم نون دی توین و کسکید خواند  
 و شعبه چین لکن بتینون نون و ضم کید  
 مجنون کدموهن کید بالشد و ان لقدر حضر  
 بفتح همز مجنوند و شعبه بکسر خواند من  
 حی عن بیته حضر بفتح حاوی بالشد مید  
 بامجنون و شعبه بدواه مظمه خواند یکی



والمرسورة بعد برهما الحفص بفتح راء شبه  
 بما الله حوانه افالا تذكرهون حفص تخفيف  
 ذال حوانه وشعبه بتشدید حوانه يصل  
 الایات حفص ياخوانه وشعبه بون راء  
 كرده ولا ادرينكم حفص بفتح راخوانه وشعبه  
 بما الله ميجانه من اخ الحبوبة حفص بفتح عين  
 وشعبه بفتح ميجانه الميت هروبا حفص بشير  
 ميجانه وشعبه تخفيف حوانه لا يهمي  
 حفص بفتح باوكسها او تشدید العوانه  
 وشعبه بكسرها او كسها او تشدید العوانه  
 بفتح حفص يا وشعبه بون ميجانه الله  
 درين سورة ودرنيل وحالان دو قوسم ذات

وواوساكه بعد زهره ميجانه صوان بكتأ  
 كل شت جوف حفص بفتحه وراخوانه وشعبه  
 بفتحه وسكون راميجانه لا حفص بفتحه  
 بما الله حوانه الا ان نقطع حفص بفتح ثا  
 حوانه وشعبه بضم ميجانه ما كارد بفتح حضر  
 يا ميجانه وشعبه بن حوانه روف هرو  
 بكتأ كل شت لاه احتافه دواست يك  
 مع ايگاست وديك هي عرقا حفص بفتحه  
 بفتح ياخوانه وشعبه بلكون يادره وهموا  
 شعرة يوش على تكلم الحفص بفتح راء شبه باما  
 راميجانه وا زفواخ سورا عاصه الاراد ابن سؤ  
 است سوره هود ويوسف واهيم ومحجر



مثل المذكورة است وکن ش در بحث دو من  
که دریک کل جمع شد باشد دیوتا و بیوتک  
کن ش در البقه و بصل الوجه حفص بن عاصی  
و شعبه بنون نجع المؤمنین حفص سکون نون  
نان و تخفیف هم خواند و شعبه بفتح نون شاعر  
و نشید هم میخاند و با درسم الخطاما افتاد  
یاء اضافه مختلفه درین سوره اجری است که  
مکر و افع شد حفص بفتح بایخاند و شعبه  
میخاند **سکون دارد علیکم** الحفص بفتح خواند  
و شعبه با ماله میخاند اما ذکر درین سوره  
قعیت حفص بضم عین و قل لهم ناکمه و خواند  
و شعبه بفتح عین و کسرین بفتح میخاند

اولاد ذکر کون کدشت بکرات من کل زوجین  
درین سوره و در سوره مؤمنین حفص راهه شد  
موقع بکلام باتقوی خواند و شعبه بکسر  
بی تویی میخاند اصل امام مجیدها حفص بضم هم  
و سکون هم و اماله در خواند و حفص راه طرق  
شاطئ غیرین و موقع اماله بناشد و شعبه  
بضم هم و سکون هم و فتح رامیخاند بفتح درین  
سوره و سوره يوسف و لقون والصادفات بنا  
حضر هم و رانیخ بایخاند و شعبه درین سوره  
با حفص و افتاده نهوده در فتح و در باقی سوره  
همجا بکسر میخاند ادام اركب معنا از برای  
عاصم کن ش در بحث اغام صفت لایان



در وضم درین سوره هفتم بفتح نون و حلف  
 الف بعد از وی با فراخوانه و شعبه بفتح  
 نون والالف بعد از وی خوانه که جمع باشد  
 سعد و احفص بضم میں میخواند و شعبه  
 بفتح و آن کا لاحفص بشد میلفون و فتح او و  
 بتجیف و سکون نون میخواند که مخففه بالک  
 از مثله و بفتح الهمزة هفتم بضمها و فتح  
 چیم خوانه و شعبه بفتح او و کیم میخوانند  
 نفلون حض باء احظاب و شعبه بیانه  
 عنید خوانه باء اضافه دو اجری است  
 حضر هر دو بفتح بالخوانه و شعبه بسکون  
 سوره یوسف علیه السلام لاحفص بفتح رامخواند

تمود ادرين سویه و عاد او غود ادر سویه هرقان  
 و قند او قدتیان لک در سوره عنکبوت و شودا  
 هنالیثیه رسویه والبیم هفتم بفتح ذات  
 خوانه بفتح نون و شعبه غیر رسویه بفتح کا لاحضر  
 شیرکست دیکوهه رایفتح ذات با تنوین خوانه  
 و هر کاه که وقف کند بالف و قفت کند فلتا  
 کالایده هم حض بفتح رامخوانه و شعبه  
 بام الله هر دو میخوانند یعقوب قلات حض  
 بالخوانه و شعبه بفتح میخوانند اصلونا حضر  
 بحلف الف و بضم ناخوانه بر توحید شعبه  
 باشات الف بعد از او و فتح او و عدم ثنا  
 میخواند بفتح واختنه نوی کذشت بگرانش کا



وشمه باما الدینی لاتقصص حفص بفتح  
 یاه بابی خواند و شعبه بکسر خواند تمام تا  
 کنست در بحث ادعام ان رایرهان حفص  
 بفتح راه هم خواند و شعبه باما الدینه رو  
 میخواند و همچنین است قل آقا قصه  
 دا با حفص بفتح هم ره روابت کرده و شعبه  
 لفتیت حفص بالف خواند بعد از نیا و نون  
 مکسوره بعد از نون و شعبه بناء مکسوره  
 بعد از نیا بالف خواند خیر حفظا حفص الف  
 خواند بعد از طا او کسر فا و شعبه بکسر حوا  
 سکون فابی الف خواند نوحی الهم درین سو  
 و سو ره خوار و اندیا و نوحی الیه موضع نانی

حفص هر رایرون و کسر خواند و شعبه  
 و فتح خام خواند **سو ره التغ** المحفوظ بفتح  
 خواند و شعبه باما الدینی شی خاند احفص  
 سکون غین و تحفیض شی خاند و شعبه  
 بفتح غین و نشد دلایل شی خیخواند و ذرع  
 و تخلیل نوان و غیر حفص بفتح خواند در سه  
 حرف اقل باتسون و شعبه بکسر خیخواند  
 منقوتا افتخانه کنست در البقه و همچنین  
 ثم اخذته ام هل تستوی حفص بنای خواند  
 و شعبه بایخواند و عتایا و قرون حفص  
 بنای اعیت خواند و شعبه بنای حطاب  
 خیخواند و راه هم عالیه **الز حفص بفتح**



خوانده و شعبه بتوانند خواندن و الجوم مخرا  
 حفص ه فخر فای خوانده و شعبه بنصب  
 میخوانند افلا تذکر و کن کن داشت بکار نوچ  
 الیم حفص بتوان و کسر خوانند و شعبه  
 بیا و فتح میخوانند رفت حفص بیا و بنا  
 خوانده و شعبه بجذف را و میخوانند شیوه  
 در اینجا اور در سواده مومنون حفص بضم بفون  
 میخوانند و شعبه بفتح بیونا کن داشت در البارز  
 بعشرشون حفص بکسر را خوانده و شعبه  
 بضم میخواند بچد و حفص بضم بیا غایت  
 خوانده و شعبه بثاء حطاب میخوانند من  
 بیونکم و بیوتا حفص بضم با خواند و شعبه

شعبه بام الماست در رای اصل افاده علیک  
 حفص بفتح خوانند و شعبه با سکان میخواند  
**سورة الحج** الحفص بفتح الخواند و شعبه بام  
 مانند آن لملکه حفص بدوفون خواند کن کن  
 مفهوم باشد و قافی فتح با کسر زای و نشان  
 وی و نصب للملکه و شعبه بام مفهومه  
 و فتح فون وزای و نشان دنای و فتح الملکه  
 میخوانند جزء حفص بکون زای خواند و شعبه  
 بضم عبون حفص بضم غیر میخوانند و شعبه  
 بکسر قدن احفص بتشدید دال میخانند و  
 شعبه بتجفیف میخوانند بیوتا کن داشت **العنبر**  
 آر و کن داشت در البارز بیت لک حفص

بکه میخواندَ الَّذِينَ ظلمُوا وَرَا الَّذِينَ اشْكُوا  
 کشت در سوَرَةِ الْعَمَامَ تَنْزِيلَ الْقُرْآنَ لِتَكُونَ  
 تَذَكُّرَنَ کَذَّتْ بِتَحْفِيْتِ دَالِ اَنْبَرَاءِ  
 حَضْرَ وَذَلِيلَ اَنْبَرَاءِ شَعْبَهُ سُورَةُ  
**بَنِي سَرَابِيلِ** لِسَيْوَاحَضْرَسِيَا وَضَمْهُ مَنْ مِنْ خَوَانَدِ  
 کَه بَعْدَ اَنْوَاعَ جَمِيعِ اَسْتَ وَشَعْبَهُ بِيَا وَضَبَ  
 هَمْزَ خَوَانَدَ اَفَ حَضْرَسِيَکَه فَاوْتَوْنَ خَوَانَدَ  
 وَشَعْبَهُ بَکَسَهُ فَاوْتَوْنَ مِنْ خَوَانَدَ بِالْقَطَارِ  
 درِینَ سُورَهُ وَدَرِسوَرَهُ شَعْرَاحَضْرَسِيَکَه قَافَ  
 مِنْ خَوَانَدَ رَهْدَرَهْ جَوَا وَشَعْبَهُ بِيَمِ مِنْ خَوَانَدَ  
 هَرَهْ كَاهِنَوْلَونَ حَضْرَسِيَا وَفَیْتَ مِنْ خَوَانَدَ  
 وَشَعْبَهُ بِتَأْخِذَاتِ بَسْجَحَضْرَسِيَا وَمَخَالِه

خَوَانَدَ

خَوَانَدَ وَشَعْبَهُ بِيَا غَبَتْ وَرَجَلَ حَضْرَسِيَکَه  
 بَکَسَهُ مِنْ خَوَانَدَ وَشَعْبَهُ بِسَکُونَ جِمْ خَوَانَدَ  
 اَعْمَى درِ وَصَمَمَ حَضْرَسِيَکَه فَتَحَمْ خَوَانَدَ رَهْدَرَهْ  
 وَشَعْبَهُ بِاَنَّالِ خَوَانَدَ هَرَهْ دَلَلَهْ بَلْعَ  
 خَلْفَانَ حَضْرَسِيَکَه اَوْفَخَ لَامَ وَالْفَبَعْدَ  
 اَرْفَعَ خَوَانَدَ وَشَعْبَهُ بَقْتَخَ وَسَکُونَ لَامَ  
 مِنْ خَوَانَدَ اَدَرِینَ سُورَهُ حَضْرَسِيَکَه فَوَبَهْ  
 خَوَانَدَ وَشَعْبَهُ بَقْتَخَ نَوْنَ وَلِيَالِهِ هَمْ مِنْ بَجَّا  
**سُورَةُ الْكَهْمِ** عَوْبَهُ حَضْرَسِيَکَه مِنْ کَهْدَ  
 بِالْمَنْعِ عَوْبَهُ سَکَهُ طَبِیَهُ وَصَلَعَنْهُ  
 قَطْعَهُ وَلَاتَوْنَ بِسِنْ مِکَوِیَهُ بَقَهَا شَعْبَهُ بَجَّفَهْ  
 مِنْ خَوَانَدَهُ لَهَنَهُ حَضْرَسِيَکَه بَنْدَلَهْ بِاَشَلَامَ



و سکون نون و ضم ها و بیمه خواندن شعده  
 با سکان دال با اشتمام و کسر نون و هابا  
 صلة ها میخواند و بصرها تایز رواست کن  
 اما از طرق شاعطیه نیست برونق حصن  
 بکسر لخوانده و شعبه بکون را میخواند کن  
 هو لق دریم الحفاف لکن بالامتکنیت  
 عالم در وقت بابنای المخانه در صل  
 بحذف و البحسون کنست در سوارة افلام  
 و هر و کنست در سوارة البره له لکم درین  
 سوارة در سوارة منل مهلاک اهلله حضرت فخر  
 بیم و کسر لام لام از هاست میخواند و شعبه بفتح  
 بیم و فتح لایع که بعد از هاست میخواند انتایه

حضر بضم ها میخواند و شعبه بکسر کسر لاحضر  
 بسکون کاف و شعبه بضم کاف میخواند لایه  
 خضر بضم دال بی اشتمام و قشدیده فون خوا  
 و شعبه بکون دال با اشتمام و تحفیف تو  
 میخواند لخیزت حصن باطلها را دال خواند  
 و شعبه باد ضام میخواند حسن و حصن فی الف  
 الف خواند بهد از حطا و هس و مفتوجه  
 و شعبه حییه بالف بهد از حطا و هس و مفتوجه  
 بجای همز میخواند بکار ادین سوره کنست  
 جزاء الحسنی حصن بضب همز و قسوی  
 میخواند با کسر تقوی در وصل جمه رفع  
 ساکنین و شعبه همز میخواند نیز



که بیان زوی ساکن ناشد یا اضافه مختلفه  
 میان روات ها صمیمت در سه موضع  
 حضر همه را بفتح خوانده و شعبه بسکون  
 میخوانند هر چند که را **سرمه علی است**  
 که یعنی حضر بفتحها ایضاً میخوانند و شعبه با این  
 هر دو هم در راوی در عین مختبرند که مدلسه  
 الف کن یا دوالف و دیگر مدلکنند  
 نکنند هر دو موضع حضر بقص خوانند هر چند  
 و شعبه به هم و مدلخوانند عتی اوجیا اصلی  
 درین سوره و هر چند باید حضر بکسر اولی  
 اما اظنانه خوانند و شعبه بضم میخوانند  
 حضر کنند و شعبه بضم میخوانند ایضاً

بین الشیئین و ستدادین سوره در دو موضع در  
 سوییه حضر بفتح سین میخوانند و شعبه بضم  
 میخوانند هر چند موضع زدماً اتفاق حضر بفتح  
 هم میخوانند در طالبین و شعبه بکسر تونین و  
 سکون هم میخوانند و صلا و بکسر هم اولی  
 و قلیت نیزه بیا میخوانند ابتدا آنچه میخواست  
 الصدقین حضر بفتح صاد و دال خوانند و شعبه  
 بضم صاد و اسکان دال میخوانند اتفاق حضر  
 بقطع هم میخوانند در طالبین و شعبه به هم  
 ساکنه و به هم و قلیه مثل حضر میخوانند  
 و صلا و ابتدا میکند بد و همیه بکسر هم  
 بقطع مثل حضر و دیگری هم و صل مکور است

حفص بفتح نون محبواند وشعبه بکسر خوانند  
 من بختها حفص بکسر هم من و کسر تاء بختها لخوازند  
 وشعبه بفتح هم ونصب ناروا بتکرمه دن  
 حفص بضمها وکسر قاف وتحقيقه مین خوانند  
 وشعبه بفتح ناؤنش باید سین وکسر قاف  
 محبواند بخلاف حفص بفتح باوضمه محبواند  
 وشعبه بضم بای او فتح خلخواند مت حفص  
 بکسر هم روايت کرده و از شعبه هم روايت  
 جختا او عتب او صلبنا او ايضًا اجياد رمدين  
 سوره لک شت يتقطرن در بخارا و در سوره حرم  
 عصف حفص دره در بیان او تاء مفتوحة بعد  
 ازوی و نشد بعلطا مفتوحة خواند وشعبه

بیا و نون ساکنه بعد زوی و کسطوه به  
 نشد بروایت کرده سوره طه حفص لفظ  
 طه را بفتح طا و ها روايت کرده و از شعبه  
 امالله هر دو مرد و بیست زانار حفص بفتح راه ز  
 خوانند وشعبه بام الله حرف بین محبواند سوی  
 حفص بفتح خواند وشعبه بام الله در وقف  
 فیحتم حفص بضم بای او کسر خا محبواند وشعبه  
 بفتح بای او خوانند ان هذان حفص تحقیف  
 و اسکان نون ان خوانند وشعبه بتشید  
 و فتح نون محبواند لتفت آن حفص سکون کا  
 و تخفیف ثافه روايت و از شعبه فتح لام  
 و نشد بلاقف روایت کرده آنده امتنم

بیک هر خواند و شعبه بدین من با تحقیق هر  
 میخواند حتاً حفص بضم حوا و شد بایم مکمل  
 خواند و شعبه بفتح حا و مه و تخفیف میم  
 میخواند و این ام حفص بفتح میم میخواند و شعبه  
 بکسر خواند و انک حفص بفتح هر میخواند  
 و شعبه بکسر میخواند خص حفص بفتح تا خرا  
 و شعبه بضم میخواند ام نایم حفص بنا خواند  
 و شعبه بایا میخواند باء استفاده افها حفص  
 بفتح بنا خواند و شعبه بسکون سوره آنبا  
**علیهم السلام** قل رب حفص قل بالف خواند و  
 شعبه قل بضم فاف و حذف الف میخواند  
 که امر باشد فحی اليه و فرج اليه حفص بیت

و کسر طاخواند در هر دو شعبه بایا و فتح خا  
 میخواند مت حفص بکسر میم خواند و شعبه  
 بضم میخواند رال حفص بفتح را و هر خواند  
 و شعبه بایا لال حرفین میخواند هر و کلت  
 کشت بکرات اف لک حفص بکسر فایا  
 تنوین خواند و شعبه بکسر فایی تنوین میخواند  
 لحصک حفص بایا تا پنجه خواند و شعبه  
 بیون میخواند بخی المقویان بدینون که اول  
 مضموم و قاف ساکن باشد با تخفیف حضر  
 خواند و بیک نون مضموم و قشید پلچم  
 شعبه میخواند زکر کلت کشت و حرام حفص  
 بفتح حاور بایا الف بعد از راخواند و شعبه



بكنه او سكون را و حذف الف می خواهد لکن  
 حضن بضم کاف ها خوانده بی الف که جمع  
 باشد و شبهه بکسر کاف و فتح تاب الف بعد  
 از تا می خواند که منتهی باشد قل ربت حضن را  
 رولیت کرده و از شبهه بضم قاف و حذف الف  
 مرد پست که ام بر اش دارد اضافه افظع می بخی  
 است حضن بفتح یا خواندن و شبهه باسکا  
 یا می خواند **حذف** و لفظ احضن حقیق می بینی  
 خواند و شبهه ای امال می کند همچو اولی را برو  
 ساکن سواه العاکن حضن بضم سواه  
 می خواند متقدنا و شبهه هم فی باشون ولی وقوفا  
 حضن بضم یا او سکون را و او و خفیف فا خواند

و شعبه بضم یا و فتح و او و تدیده فای خواند  
 یقنانوں با اهن حضن بفتح تا خواند که بمنی  
 بر می خواند باشد و شعبه بکسر می خواند که  
 می خورد فاعل ناشد اخذه و اخذه ناکثشت  
 اطهار حضن را و ادام شعبه را و ان می  
 بی دعون در لجیا و در سوره لعن حضن ریا  
 غیبت خواند و شعبه بناء خطاب می خواند  
 لروف کذشت در سوره القرآن یا اضافه  
 یکی انتی بینی الملاکین حضن بفتح مشبه  
 بشکون می خواند **حذف** **اللهم** عطا و کسنا  
 الفاظ حضن بکسر عین و فتح تابا الف بعد  
 اذکار که جمع بالشد خواند و شعبه بفتح عین



کدشت ای شهادا ذا قل راحضر فرع عین  
 خواند و شعبه بحسب چخواند و ای خامد بدو  
 راحضر بحسب خواند و شعبه هر فرع رؤف  
 حضر بواو ساکن میخواند بعد از همز و  
 شعبه همز و او میخواند و واوی که بعد از  
 همز است ای نهمت اجماع مثیلین در رسم  
 همز داشت و واوی که در کتابت موجود  
 است صورت همز است خطوط ای در  
 دو موضع حضر بضم طا خواند و شعبه  
 بسکون بیوتا غیر بیون کم کدشت تذکر و  
 تذکر داشت در البقروه بیوتا پنکت داشت غیر  
 اولی ای اربیه حضر بکسر راه خواند و شعبه

و سکون ظا و خدا ف الع پچخواند و لفظ کم  
 حضر بضم بیوت خواند و شعبه بفتح فو خوا  
 ن کل حضر بکسر کلام با تون بچخاند و شعبه  
 بکسر بیوت خواند همز لاحضر بضم بیتم  
 و فرع زایی روایت کرد و ای شعبه هفتح بضم  
 و کسر زایی روایت هم و من ای حضر بکسر  
 خواند و شعبه بضم بچخاند ای ای تذکر و کل  
 تذکر دال ای ای حضر و نشید ای ای  
 شعبه عالی الیب حضر بکسر بیتم خواند  
 و شعبه بضم بیتم بچخاند فا تذکر تقوی کدشت  
 در بیخت ای دغام سهرمه الله تذکر دن تخفیف  
 دال ای اربیه حضر و نشید ای ای شعبه



با و ق ش ب د د ال خ و ن د و ش ع ب ه ب ك و ن ب ا  
 و خ ض ف د ال س خ و ا ن د ت ل ش ع و ز ا ت ح ف ص  
 ب ر ق ت ل ش س خ و ا ن د و ش ع ب ه ب ن ص ب ي و ت ك و ب ي و ت  
 ه ب ر ا ح ف ص ب ن م ا ر او ي ت ك د ه و ش ع ب ه ب ك ر  
 س و ر ت الف ق ا ن و ب ج د ل ل ك ص و ر ا ح ف ص ب ج م  
 ل ا م خ و ن د و ش ع ب ه ب ر ق س خ و ا ن د ي خ ش ز م ح ف م  
 ب ي ا خ و ن د و ش ع ب ه ب ن و ن س خ و ا ن د ف ا ل س ت ط ب ع  
 ح ف ص ب ن ا م ح ط ا ب خ و ن د و ش ع ب ه ب ن ا ع ب د  
 س خ و ا ن د ا ت خ د ت ك د ش و ت ه د ا ح ف ص ت خ  
 د ال خ و ن د ب ي ت و ن و ش ع ب ه ب ت و ن س خ و ا ن د  
 و در ح ا ل و ق ف ب ال ف و ض ح و ا ه د ك د  
 ه ز و ا ح ف ص ب ي ا خ و ن د و ش ع ب ه ب ه م ب ي ض ت ا  
 ع ت

ب ح س ب ي خ و ا ن د ب ي ت ا ت ح ف ص ب ك س ب ي ا خ و ن د  
 و ش ع ب ه ب ق ت ي ا خ و ن د د ت ي ح ف ص ب ق ت د ال  
 و ت ش د ب ي ا خ و ن د و ش ع ب ه ب ق ت د ال و ه م ز  
 ب ع د ا ن ا و م ل س خ و ا ن د ب ق ا ح ف ص ب ي ا خ و ن د  
 و ش ع ب ه ب ت ا ب ي و ت ك د ش ي س ت ح ف ص ك ر  
 ي ا م و ت د س خ و ا ن د و ش ع ب ه ب ق ت ي خ و ا ن د ب ي ت ا  
 ك د ش و ت ي ق ا م ح ف ص ب ك و ن ق ا ف و ك ه ز  
 ب ي س ل ا خ و ن د و ش ع ب ه ب ك ر ق ا ف و س ك و ن ها  
 س خ و ا ن د ك ا س خ ا ف ح ف ص ب ق ت ا ل ا م س خ و ا ن د  
 و د ر ح ا ل ا ب ت د ا ب ك ر ه م خ و ا ه د خ و ن د و  
 ش ع ب ه ب ق ت ا و ك س ل ا م س خ و ا ن د و د ر ح ا ل ا ب ت د ا  
 ب ق ت ه م خ و ا ه د خ و ن د و ل ي د ل ه ت م ح ف ص ت خ

حض بضم مخواز وشعبه بفتح لام وشد بقاف  
 حض يسكون دال خواند وشعبه بضم مخواز  
 فيه مهانا حض يصله هنا خواند وشعبه  
 بفتح مخواز وشعبه هاء مهنا ياه كذشت  
 وذرتنا حض بالفتح خواند بذرا ياه  
 جمع باشد وشعبه بفتح الف مخواند قاف  
 ويقولون حض بضم يا وفتح لام وشد بقاف  
 خواند وشعبه يسكون بفتح مخواز تزال به الف ح  
 الامين حضر تخفيف راء وفتح الروح و  
 الامين خواند ياه اضنا فدرین سورة ان معى  
 ومن يفتح اجري هم راحض بفتح ياخواند  
 وشعبه يسكون بفتح **الف** طرف حضر  
 بفتح طرف مخواز وشعبه باما المخواند ونون

قاف خواند وشعبه بفتح لام وشد بقاف  
 مخواند **ا**ستم ييك همز حض خواند وشعبه  
 بد وهمز متحقق بفتح مخواند لفظ عيون در ساقع  
 وييؤتا ذشت ختم او لاري حضر وكسران  
 لاري شعبه بالشطاس حضر بفتح قاف  
 مخواند وشعبه بضم كمتا حضر بفتح سين  
 خواند وشعبه يسكون بفتح مخواند تزال به الف ح  
 الامين حضر تخفيف راء وفتح الروح و  
 الامين خواند ياه اضنا فدرین سورة ان معى  
 ومن يفتح اجري هم راحض بفتح ياخواند  
 وشعبه يسكون بفتح **الف** طرف حضر  
 بفتح طرف مخواز وشعبه باما المخواند ونون



بیان راز در تا اخنا باید کرد راه او راه حضر  
 پنج حرفین حوانه و شبهه بامالله حرفین حوا  
 تخفون و قلعون حضر هم و راتام خطاب  
 میخواند و شبهه بناعیت همکار آهل  
 حضر پنجم و کلام حوانه و شبب پنجم  
 و فح لام پچوانه بیوتهم کذشت قد ناهدا  
 حضر پیشیده الحوانه و شبب بحیف  
 پچوانه اللئه خیره رسوره اغام و بوسنک  
 ماندکون تخفیف از رای حضر وشدید  
 از برای شبب کذشت و کل اتو حضر بصر  
 همز و فح تا حوانه و شبب بدل دضم تا میخواند  
 عثاقلون حضر بنا خطاب حوانه و شبب

بیان عیت میخواند یاء زواید اثافی الله حضر  
 با ثبات با و پنج وی بر وصل حوانه و دفعه  
 با ثبات عدم اثبات هر دو پچوانه و شبب  
 جذف یا خواند در طالین سورة الفصیر  
 حضر پنجم امچوانه و شبب بامالله حوانه  
 و ادام نون بین دریم کذشت فلتار لغا  
 کذشت در سورة اغام الرهی حضر پنجم  
 و اسکان ها پچوانه و شبب دستم را و اسکان  
 ها خواند میخفت پنجم بین حوانه و شبب  
 پنجم طا و کمر بین میخواند بناء اضطرار معنی و  
 حضر پنجم یا پچوانه و شبب بسکون  
 الکوه  
 الکوه و احضر یاء عیت حوانه و شبب



بـنـاـمـ حـطـابـ بـخـوـانـاـ مـخـذـنـ دـرـ الـقـوـكـشـ  
 مـوـذـةـ بـلـكـ حـضـ بـخـ مـوـذـةـ بـنـ تـوـنـ وـكـرـ  
 بـلـكـ خـوـانـ وـشـبـهـ بـصـبـ مـوـذـةـ بـأـسـوـنـ وـ  
 بـلـكـ بـخـوـانـ اـنـكـلـاـنـوـنـ حـضـ بـخـ بـخـارـخـ  
 كـانـكـ بـاـشـ وـشـبـهـ بـاسـقـهـامـ بـخـوـانـ  
 كـهـ اـنـكـلـاـشـ بـخـوـانـ حـضـ بـخـ تـوـنـ وـشـدـ  
 جـهـوـانـ وـشـبـهـ لـبـكـ وـخـيـفـ جـهـ جـهـ  
 وـقـوـاـ حـضـ بـخـ دـالـخـاـنـ دـيـ تـوـنـ وـشـبـهـ  
 بـنـوـرـ بـخـوـانـ وـبـالـفـ وـقـتـ بـيـكـ الـبـيـوتـ  
 كـلـشـ اـيـتـ مـنـ تـيـحـضـ بـالـخـاـنـ يـهـ  
 اـزـياـكـجـمـ لـاـشـ وـشـبـهـ بـجـنـتـ المـبـخـوـانـ  
 كـمـفـرـ بـاـشـ وـرـمـ بـثـاسـ وـقـتـ بـاـ

كـشـاـتـ رـجـوـنـ حـضـ بـاـءـ حـطـابـ حـوـانـ  
 وـشـبـهـ بـاـءـ غـيـبـ بـخـوـانـ دـيـ سـوـرـةـ الـرـواـيـةـ  
 تـرـجـوـنـ حـضـ بـاـءـ حـطـابـ حـوـانـ وـشـبـهـ  
 بـاـءـ غـيـبـ بـخـوـانـ دـيـ الـكـوـنـ بـنـ حـضـ  
 بـنـشـ دـيـ بـخـوـانـ دـيـ وـشـبـهـ بـخـيـفـ الـقـاـنـ  
 حـضـ بـكـرـ لـامـ حـوـانـ وـشـبـهـ بـخـوـانـ  
 اـلـرـاحـتـ اـللـهـ حـضـ بـتـهـ وـالـفـيـ بـعـدـ  
 نـاـخـوـانـ كـهـ جـمـ بـاـشـ وـشـبـهـ بـقـصـهـ هـمـ  
 وـحـلـ الـفـ بـعـدـ نـاـخـوـانـ دـكـ مـفـرـ بـاـ  
 مـرـضـيـ وـبـعـدـ ضـعـفـ وـضـعـفـ الـفـاظـ  
 نـكـهـ رـابـتـمـ صـادـخـاـنـ وـفـخـ نـرـكـهـ اـنـدـ  
 وـشـبـهـ بـخـ بـخـوـانـ دـيـ سـوـرـةـ الـقـتـ وـبـخـاـنـاـ

حضر بفتحه حواند وشعبه بفتحه مخواند  
هز وا حضر بوا و شعبه هز و مخواند بفتحه  
موضع است هر سه راحضر بفتحه مخواند  
شعبه بکسر لام حواند فهم حضر بفتحه مين و فهم  
و قضمها بالصلة حواند كمنك و جمع باشد  
و شعبه با سكان عين و قضمها و بناجایها  
ونصب نا با تفون مخواند و اوان ما باید عن حضر  
بیل حواند و شعبه بنا مخواند سورة التجدة  
خلائق در و نیت میان حضر و شعبه سورة  
الاعذاب اقطفنا والرسلا والتبلا حضر در  
وقت بالف حواند و در وصل بجزف الف  
و شعبه در طالین بالفتح مخواند لاما نام لکم

حضر بفتحه حواند وشعبه بفتحه مخواند  
پیونا کذشت بکرات را المؤمنون دریور و ایضا  
ندر الفرق کذشت میدنده حضر بکسر لام شعبه  
فتحه مخواند لام بونکن هر و کذشت نزیح  
با خواند بعد از هم با سکون و شعبه باز  
مخواند باضم بیوت کذشت سورة سبا  
من ریجزالم دریچا و دریوره جاید حضر  
بر فرم مخواند متونا و شعبه بکسر لام مخواند  
متونا کفتا حضر بفتح سین مخواند و شعبه  
لیکون حواند النجح حضر بنصب حواند  
و شعبه بر فرم مخواند میا کنند حضر کنم  
لیکون سین و بجزف الف و فتحه کاف

خواند اخذت کذبت اولوا حفص بحقيق  
 هم زین و شنبه با بیان همان اولی بوا مخوا  
 علی بقیه من حضر فی المفہم بوجید  
 بخواند و شنبه بالف بجه حواند و سبّا  
 سبّا **سیّد** بکس حفص بفتحها با اهلها نون  
 سبّن زیر القرآن حواند و شنبه با طاله  
 با اذن قاتم نون دروا و بخواند تزییل العزیز  
 حفص بحسب لام بخواند و شنبه برفع  
 شاهد و حفص بفتح سبّن بخواند و شنبه  
 بضم فتح زنا حفص بشدید زای او لے  
 خواند و شنبه بفتحیف بخواند العيون  
 حفص بضم عن بخواند و شنبه بشدید

توجیه بخواند و شنبه بالف و کاف  
 بر جمیع حواند تجازی الا الكفور حفص بک  
 و کسر زای و نصب الکهور بخواند و شنبه  
 بیا و فتح زای و ضم الکهور بخواند بفتح زیر  
 جیعماً ثم بقول حفص بیا خواند در هر دو  
 و شنبه منون بخواند در هر دو الغور حفص  
 بضم عن بخواند و شنبه بشکر التا و اشضر  
 بوا و حفص مدار الالف فی مدحواند و شنبه  
 به زید بدار الالف بیانی و اول مد المفتاح  
 باه اضناه اجری الا حفص بفتح بخواند و شنبه  
 بسکون بخواند **سیّد** فرا هکن شهیت  
 حفص بشدید بخواند و شنبه بفتحیف



و باعْلَمَهُ حَضْنَ بِهِ الْخَانَةِ بَدَارُ وَشَبَّيْهِ  
 بَحْرَفَهَا مَخْوَانَهَا عَلَمَ بِالشَّادِ بَحْتَمَهِ  
 حَضْنَ بَقْنَهَا وَكَسْرَهَا الْخَانَهَا وَأَشْبَهَهَا كَسْرَهَا  
 وَقَارَوَابَتْ كَهْهَا اَذْعَلَهَا مَغْرِبَهَا لَكَصِّيَّهَا  
 وَوَجَهَهُجَمَّعَهَا زَوَّهَا شَلَّهَا وَصَدَحَضَنَهَا سَتَّهَا  
 حَفَرَ بَحْنَفَهَا مَخْنَانَهَا بَعْدَ اَنْفَونَهَا كَيْمَهَا  
 بِالشَّادِ وَشَبَّيْهِ بِالثَّيْفَهَا مَخْوَانَهَا بَعْدَ اَنْفَونَهَا كَهْهَا  
 جَهَنَّمَهَا سَوَرَهَا وَالشَّافَاتِ الْكَوَافِهَا حَضَرَهَا  
 بَكْسَرَهَا الْخَانَهَا وَشَبَّيْهِ بَنْصَبَهَا مَخْوَانَهَا لَهَا  
 بِتَمَعُونَهَا حَضْنَ بِتَشَدِّيدِ سَبِّهَا فِيمَهَا مَخْوَانَهَا  
 وَشَبَّيْهِ بَتَقْبِيَّهَا هَرَدَ وَوَاسَكَانَهَا مَهَا  
 مَشَادَهَهَا وَحَضْنَ كَبِيرَهَا وَشَبَّيْهِ بَنْمَهَا

مَخْوَانَهَا لَكَنَّهَا دَرَلَغَامَهَا حَضْنَ  
 حَضْنَ بَقْنَهَا يَا وَشَبَّيْهِ بَكْسَرَهَا لَنَّهَا شَبَّيْهِ  
 وَرَبَتْ حَضْنَ بَقْنَهَا لَهَا عَنَّهَا مَخْوَانَهَا  
 وَشَبَّيْهِ بَرَفَهَا مَخْوَانَهَا الْهَبَّهَا دَرَجَتْ  
 وَضَفَ بِرَسُومَهَا خَطَّكَدَشَتْ كَهْهَا طَافَ  
 وَضَفَ بِاَيْدِهِنَوَهَا فَأَلَّهَهَهَا وَكَنَّهَا سَهَّهَا  
**ص** وَعَنَّتْ حَضْنَ بَتَشَدِّيدِ سَبِّهَا مَخْوَانَهَا  
 وَشَبَّيْهِ بَتَحْفِيفَهَا مَخْوَانَهَا اَضَاهَهَا وَلَفَجَهَا  
 حَضْنَ بَقْنَهَا يَا خَانَهَا وَشَبَّيْهِ بَكُونَهَا  
 مِنْ عَلَمَ حَضْنَ بَقْنَهَا يَا خَانَهَا وَشَبَّيْهِ بَكُونَهَا  
**سَوَرَهَا** مَكَانَهَا حَضْنَهَا فَإِرَدَخَانَهَا  
 وَشَبَّيْهِ بَعْمَجَهَا لَهَبَهَا زَانَهَا حَضَرَهَا لَهَهَا

خواند سبارنای کدم فری باشد و شعبه بالغ  
 بخواند که هم ناشد **سترن** لفظ را در  
 هفت سوره منواله حفص بفتح خواند و  
 شعبه باما الدفا خذن کدشت در البقرة  
 او آن بظهوری الارض افتاد حفص بضم با  
 وکسرها بظیر و قص المتداد بخواند و شعبه  
 بفتح یاه بظیر و هناروض الفساد فاطح حضر  
 بقص عین بخواند و شعبه بفتح بد خلوان  
 حفص بفتح با و قص خانه خواند و شعبه بضمها  
 و فتح خانه خواند اما دخلوا حضر بفتح  
 ادخلوا در طالب و کسر خانه خواند و شعبه  
 بوصل همراه و قص خانه خواند در حال است بنا

بضم هم خواهد بخواند سی خلوان حفص  
 بفتح با و قص خانه خواند و شعبه بضم با و قص خانه  
 بخواند بخواه حفص بضم شین و شعبه بکسر  
 مخواه **سترن** حمل کردست در مومن ادا  
 حفص بکسر را بخواند و شعبه بسکون خواند  
 اعی حفص هم زین بشیل هم زنی خواند  
 کمال افتاد ادخال و شعبه بتجیق بخواند  
 من تراش حفص بال خواند سبارن را کجع  
 باشد و شعبه بجزف المتداد توجید  
**سهرام عشق** حفص بفتح خانه خواند و شعبه  
 باما الدفا خانه خواند و دعین هر دو غیر نزدیک دارد  
 و طول و قص طیفترن حفص بنا خواند و



که امر باشد لیسته و لیسته در هر دو موضع  
 کن شت در الیق و اذ ایام نا خص بغير الف  
 خواند بعد از نهضه بر توحید و شعبه با  
 پیغواند بعد از هم مرتب شنیه اسوه حضر  
 بسکون سین و حذف لفظ پیغواند و شعبه  
 اساوره بفتح سین و الف بعد از نهضه خواند  
 تشتیه الانش حفص زایده ها خواهد  
 بسازی و شعبه نشته هی بحذف های خواهد  
 باء اضافه رای صادی لاخوف علیم حفص  
 بحذف یا پیغواند در طالین و شعبه بائیان  
 یاد در طالین و دروصل بفتح یا خواند **سو**  
**الدخان** حم کن شت اما للشعبه و قصصه

بعد ایمان کن بد طا و فتح وی و شعبه بیو  
 ساکن پیغمازی بعد از ای و تخفیف طا **کن**  
 وی نویه منها کن شت در بخت هناء کنایه  
 که حفص بکسره ها و صد پیغماز و شعبه  
 بسکون خواند مانا تقابلوں حضر بناء  
 خطاب خواند و شعبه بیا عنید مخواه  
**سو** **التریث** حم کن شت جزو احفص بیکو  
 زای خواند و شعبه بفتح پیغواند بیکو لعصر  
 بفتحه بفتح نون و تشدید سین خواند و شعبه  
 بفتحه بآواستان نون و تخفیف سین پیغماز  
 قال لوحضر قول بالف خواند که خبر باشد  
 و شعبه قل بخلاف الف و قلم غافل پیغواند

ولظعيون درد ووضع ناگذشت یعنی  
 حضر يا خواند و شعبه بنا سورة الحاثة  
 حم کذشت و ابا تدمیون حضر يا خوا  
 و شعبه بنا پیغوانده و کذشت من روز  
 ال حضر بضمهم خواند میتوانند شعبه بکسر  
 هم پیغواند تابوتین سواه میایم حضر بضم  
 سواه خواند و شعبه برضم خواند افلاک  
 کذشت اشد پذل از برای شعبه و  
 خفیف از برای حضر و اخذتم و هر و  
 کذشت در البقع سورة الحثاثین حم  
 نقبل عنده احسن طاعلوا و تجاوز حضر  
 بون مفتوحه پیغواند نقبل و پیغمازو

لض احسن و شعبه بنا سورة الحثاثین داهر دو  
 و قع احسن اف حسن بکسر فاء مفتوحه  
 و شعبه بکسر بسیور پیغواند سورة خجل  
 فلمه والذین قاتلوا الحضر بضم فاء قاتلوا  
 و کسر پیغواند باء الف و شعبه قاتلوا افتح  
 قاف والف بعد زاده و فخر تا خواند اسرار  
 حضر بکسر هم پیغواند و شعبه بفتحه رضا  
 حضر بکسر راحواند و شعبه بضم پیغواند  
 ولباقرتم حج بعلم و بنوا الحضر هر سه  
 لظریون خواند و شعبه بنا پیغواند اللهم  
 حضر بفتح سین پیغواند و شعبه بکسر  
 سورة الحج علی الله حضر بضم فاء خواند



کذشت در سویه افلاطون تراکوبگا ساده  
 الق عین کذشت کسر عین از برای شیوه  
 وضم از برای حفص سورة الخاتمة بدل  
 ال المؤلف حفص بحقیق همزین خواندن و  
 شبه با بیان هم ز اول مخواهند لذت  
 حفص بفتح شیین خواندن و شعبه بکسر  
 وفتح هر دو مخواند سورة الفاتحة المؤلوف  
 حفص بحقیق همزین و شعبه با بیان هم ز  
 اولی خواندن و غیرا حفص بضم را و شعبه با  
 خواندن متنا حفص بکسر هم مخوانند شعبه  
 بضم مخوانند کنون کذشت انا حفص  
 بیک هم ز با خبار خواندن و شعبه بکسر هم ز

و شعبه بکسر هم ز اند صفا احفص بکسر را  
 بچون ز و شعبه بضم سورة الحجات دو خلا  
 بذست میان حفص و شعبه سورة الحجات  
 حفص بکسر هم خوانده و شعبه بضم بعده فتو  
 حفص بفتح آخوند و شعبه بیان حفص  
 اذرات عین کذشت مثل ما حفص بفتح  
 لام خواند و شعبه بفتح مخوانند قدر کوت  
 کذشت سورة الطلاق و لؤلؤا حفص بفتح  
 همزین مخوانند و شعبه با بیان هم ز اولی  
 بوا المصبیرون حفص ببین و صاد  
 هرد و مخوانند و شعبه بصادر خوانند و لبر  
 سورة الحج سارای ولقد زاده ولقد زدای



و فتح نونه خواند لاء اخلاقه بعدى اسمه  
 حصن با سکان با خواند و شعبه بفتح  
 خيره با نهلون حصن با خواند و شعبه  
 بیان در سوره منافقون بیونت کذشت  
 که حصن بهم تا و شعبه بفتح بالغ امنه  
 حصن بفتح نون و کسر اعره خواند و شعبه  
 بنون و ضرب راوضم ها با اصله چخواند  
 نکره حصن دیگون کاف خواند و شعبه  
 بضم مخواهند مبتدا ت حصن کسر با خواند  
 و شعبه بفتح مخواهند جبریل کذشت در  
 البقره نصوحه حصن بفتح نون و شعبه بفتح  
 چخواند و کنده حصن بضم کاف و قابی

با سفههام **سورة الحجۃ** لروف مکون  
 کذشت و مانزه لمن الحج حصن بخفیف  
 زای خواند و شعبه بتشدید مخواند لشد  
 والمضدفات حصن بتشدید صادر بفتح  
 و شعبه بخفیف لصوان درهه و حصن  
 بکسر اخواند و شعبه بضم **سورة الجاذب**  
 اثر و افاذنه و احصن بهم ثبن چخواند  
 شعبه بهم و کسر هر دو **سورة الحشر** بضم  
 کذشت لصوان این کذشت روف هم مکد  
**سوره الحجۃ** خالق بیست بدهما از  
 سوره حصن **تاسوعة تبارک** لتم نونه حصن  
 بی تقویں میم و جوزه چخواند و شعبه بدقیون



بعد زاد الک جمع باشد و شعبه بحذف  
 الف پیغواندیلی ضرب حضر بضم نون و  
 صاد هم رخوازد و شعبه بفتح نون و سکا  
 صاد هم پیغواندیلی اضافه دینی مؤمن اضافه  
 بفتح پایه بخواند و شعبه بکون **السوچن**  
**ثاسوچن** و آنه نتالی و آنچه بعد زاد و عکا  
 ناو آتما المسنون و آن دوار زده هم ز  
 است حضر هم رایفتح خواند است و  
 شعبه بکسر پیغواند و در آن السا جمهور  
 مستقوی ند رفع و آنه لتأقم راحض بفتح  
 و شعبه بکسر پیغواند دلتا الشرف حضر بفتح  
 باخواند و شعبه بکسر والریز حضر بضم

الف بعد آن تاخذانه بفتح و شعبه بکسر  
 و بایثبات الف بعد آن تابا فرا و پیغواند  
**آنسو قبا کارک** **ثاسوچن** مع او و حنا  
 حضر بفتح تاخذانه و شعبه بسکون تاخدا  
 و شعبه نون ان رادر و او و الفتم ادغام کرد  
 و حضر بالظبط بخواند و در بخت ادغام  
 کردشت **ع** آن کان حضر بایخبار خواند  
 و شعبه باسته نام پیغواند و در آن هر چا  
 کد میباشد هم حاضر حضر بفتح و شعبه بایماله  
 پیغواند تکرون کندشت نزاعه اللشی  
 حضر نصب خواند منونا و شعبه بفتح  
 پیغواند تو ناینها داده هم حضر بالفتح



وضـمـيـكـنـدـوـقـتـبـونـوـصـلـبـنـاـيـدـوـقـتـاـ  
 ثـانـيـرـاـحـضـنـبـيـالـفـوـقـتـبـكـنـدـبـيـ  
 تـبـونـوـصـلـبـنـاـيـدـرـهـرـوـقـلـوـأـحـضـرـ  
 بـخـيـقـهـزـبـنـخـاـنـهـوـشـبـهـبـاـبـدـالـهـ  
 اـوـلـبـخـوـنـدـخـضـحـضـنـبـرـفـخـاـنـمـسـنـوـنـاـ  
 وـشـبـهـبـكـسـجـوـنـدـنـاـتـبـونـاـوـنـدـلـخـضـرـ  
 بـسـكـونـذـالـخـاـنـهـوـشـبـهـبـنـمـجـوـنـدـ  
 طـاـدـرـكـلـدـشـجـلـتـحـضـبـلـاـلـهـ  
 خـاـنـهـبـعـدـازـلـامـبـرـوـجـدـوـشـبـهـبـلـاـلـ  
 مـجـوـنـدـرـجـعـبـوـنـكـدـشـ**انـسـعـقـنـتـ**  
**سـوـرـةـاعـلـجـاـوـعـلـ** عـنـاـفـحـضـبـتـشـبـدـ  
 سـبـنـخـاـنـهـوـشـبـهـبـخـيـقـهـجـوـنـدـتـخـ

وـشـبـهـبـكـسـجـوـنـدـرـدـنـاـكـلـدـشـاـذـاـبـرـ  
 حـضـنـبـاـكـانـذـالـوـحـذـفـالـفـبـنـاـيـدـ  
 وـاـدـهـرـمـنـوـجـوـخـاـنـهـوـشـبـهـاـذـاـبـرـ  
 بـالـفـبـعـدـبـاـذـالـوـفـحـذـفـذـالـبـنـمـجـوـنـدـ  
 مـنـاـقـحـضـمـكـمـكـلـهـرـفـنـوـنـمـشـبـهـ  
 بـخـيـقـهـاـتـكـلـدـشـدـرـفـضـلـمـكـمـ  
 حـضـنـبـخـوـنـدـذـدـرـطـالـبـنـوـشـبـهـدـرـتـاـ  
 وـضـبـاـلـلـمـجـوـنـدـهـنـيـهـنـيـحـضـرـبـاـنـخـاـنـهـ  
 وـشـبـهـبـنـاـمـخـوـنـدـنـهـنـيـهـنـيـحـضـرـبـاـنـخـاـنـهـ  
 وـبـيـالـهـرـوـشـجـوـنـدـرـدـفـتـوـرـوـصـ  
 فـتـبـونـمـجـوـنـدـوـشـبـهـبـتـبـونـوـصـلـبـكـدـ  
 وـبـالـفـوـقـبـنـاـيـدـقـوـأـرـلـوـلـدـاـحـضـرـ



حض بـ الف بـ حـ وـ اـ دـ بـ اـ زـ نـ وـ شـ بـ  
 بالـ خـ وـ اـ نـ وـ سـ عـ رـ تـ حـ ضـ بـ يـ شـ دـ بـ صـ بـ خـ  
 وـ شـ بـ يـ خـ يـ نـ يـ وـ لـ قـ دـ اـ كـ دـ كـ شـ اـ دـ بـ يـ اـ  
 هـ رـ هـ بـ يـ اـ لـ كـ دـ كـ شـ بـ لـ زـ اـ حـ ضـ سـ كـ تـ  
 مـ يـ كـ دـ لـ اـ لـ اـ مـ بـ لـ وـ شـ بـ يـ خـ يـ قـ اـ سـ تـ وـ  
 رـ اـ حـ ضـ بـ يـ چـ خـ وـ اـ نـ وـ شـ بـ بـ لـ اـ لـ ا~هـ  
 وـ اـ دـ قـ اـ مـ مـ يـ كـ دـ لـ اـ لـ بـ لـ اـ دـ رـ زـ اـ لـ جـ وـ نـ  
 بـ سـ كـ بـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ لـ اـ كـ دـ كـ شـ مـ کـ هـ بـ  
 حـ ضـ صـ حـ فـ اـ لـ الفـ خـ وـ اـ نـ بـ دـ بـ اـ قـ وـ عـ بـ  
 بالـ بـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ لـ اـ كـ دـ كـ شـ اـ زـ سـ اـ لـ اـ عـ  
**وـ جـ اـ لـ اـ خـ وـ لـ** مـ قـ لـ حـ ضـ بـ چـ خـ وـ اـ نـ وـ  
 شـ بـ بـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ لـ اـ كـ دـ كـ شـ مـ وـ صـ

حـ ضـ بـ يـ خـ وـ اـ لـ وـ شـ بـ بـ لـ اـ كـ دـ كـ شـ هـ  
 رـ اـ بـ اـ فـ وـ اـ نـ رـ اـ هـ حـ ضـ بـ يـ خـ وـ اـ لـ وـ شـ بـ  
 بـ اـ شـ اـ لـ مـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ لـ هـ حـ لـ اـ دـ بـ اـ  
 فـ اـ خـ اـ زـ حـ ضـ وـ اـ مـ اـ شـ اـ زـ رـ اـ شـ بـ  
 مـ وـ اـ سـ اـ لـ حـ ضـ بـ يـ خـ يـ قـ اـ سـ تـ وـ شـ بـ بـ اـ بـ اـ  
 عـ دـ حـ ضـ بـ يـ خـ عـ اـ يـ وـ بـ مـ وـ شـ بـ بـ هـ بـ مـ وـ  
 بـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ لـ دـ بـ مـ حـ ضـ بـ يـ خـ وـ اـ دـ بـ اـ  
 بـ سـ کـ کـ وـ اـ حـ ضـ بـ يـ خـ وـ اـ دـ بـ اـ وـ شـ بـ  
 هـ هـ بـ چـ خـ وـ اـ دـ بـ اـ جـ اـیـ وـ اـ بـ بـ مـ دـ بـ کـ بـ  
 بـ نـ اـ کـ دـ کـ کـ نـ کـ کـ نـ دـ لـ خـ قـ اـ لـ اـ زـ سـ وـ رـ  
 وـ اـ لـ خـ قـ اـ لـ تـ اـ لـ خـ قـ اـ لـ پـ دـ لـ وـ هـ هـ  
 تـ کـ بـ کـ هـ تـ اـ لـ دـ کـ کـ تـ وـ تـ سـ بـ وـ روـ دـ اـ نـ



كه خبر ادم استاد من سیدلهم من الحسين  
 در قشر دام امام حسین عليه السلام از درون  
 فت نا اخیرت و لفظ که خبر ادم استاد  
 من شر و محن و ترا فاری اهل مدینه شیخ محمد  
 ابتداء و احصاف ابوالعلاء مندایی بشیبد  
 او ازادین فرج از بزری اذان کیفر اذان  
 مجاهد کچون و حی از خضری بر مصالات  
 صلی الله علیه واله منقطع شلیل شکن  
 کشند که و نفع و قلی عتمانه بدهی و دام کرد  
 و فلکه خیر را پرورد کار او سی پیکرو حی  
 بخواهد بود بیش حی و الحسین نازل شد  
 و یعنی قتل از فرموده از عکس زین و میا

قل بیش پنهان صلوات الله علیه واله کفت  
 الله اکبر از شعف و خویانی و آنکه حق  
 نعالی دروغ که بخشنادین را پل امک  
 حضرت رسالت کرنکیه بکویند راطا که  
 به والغی رسند نا اختران در اخوه هر  
 پس خاند مرید مذکور در صایر هنام  
 حین فراز از بقاءت عالم ازاول  
 نا اخربیون رسید ببوره والمعنی  
 بکیر بکوی که من خوانم بر شیخ احمد در  
 سک مظفر در بسجد اخراج چون رسید  
 به والغی بیش کفت بکیر بکوی که من خوا  
 بر شیخ عبدالله البغدادی پس چون به

مجهج وابوالقاسم هنبل براندل کان اول  
 والقعنی است وصاحب کتاب تجرید  
 وابوالعزف لافتی در کتاب ارشاد وکفایه  
 وصاحب کتاب جامع و مخاطب احوال علاوه  
 بر اعد کمان اذاقل المشرح است پیغمبر  
 هر دو مذهب صحیح و هر دو منقوص  
 است و فاید در ارجاع اظاهار است که  
 کتاب اذاقل والقعنی بالالمشرح مسند  
 در اذاقل قل اعوذ بربت الناس چون تکیر  
 کفت قطع مسند و دیکن پنکویلد و آنکه  
 از آخر والقعنی این مسند داده از خوف  
 اعوذ بربت الناس مسکویلد از اذاقل قطع

والقعنی رسیدم کفت تکیر یکوی که من  
 حواندم به رخواهی چون رسیدم به والقعنی  
 کفت تکیر یکوی که من حواندم بشتابی  
 چون رسیدم به والقعنی کفت تکیر یکوی  
 و سند شالیعی در کتب مندوبر است این  
 احتیاج بندر گناه در درین خلاف است  
 علماء روایت و حدیث و فرمات را که این  
 تکیر اذاقل سوده المشرح نایا کفت با  
 اذاقل والقعنی پس صاحب تکیر و این  
 غلبون وابوالطیب وصاحب کتاب  
 هادی وابوعلی یافته وابعمردیک وابو  
 معث طبری وابو محمد سلطنه خیاط در کتاب



میکند اخا صیغه و فی خلاف آن که  
 است و بعضی از طبق ابن الحبایل آن  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ  
 دیگران روایات و تفہیم کنند که اند و بعضی  
 از لایل لایل اللایل و لایل و لایل و لایل را  
 عبد الوحدین ای هاشم ای ابن احباب  
 روایت کرد و درین سورتین در طالق  
 نکیه هشت و حمد متصور است و اذاین  
 وجه بکی منوع است و ان وصل بکیست  
 تابع سوره و پس و قطع بسم الله و هفت  
 وجہ دیگر همان است و بینا بداید اذاین که  
 در طالقی که نکیه نام نیل و حمد کو بداید

بعقر و سید است که چین کو بکی الله  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ  
 میان و ففت نکند که بجه و ففت نکند  
 سبعه فیض نکند و فضوری ندارد اما  
 روایت چین وارد شده و مذا عابت شده  
 اولی است و برین شریعت که ذکر کرد شد  
 بکی و فتدیم بکی را با غسل باعینه  
 یا نکیه نکند که بزیری و مذکور وارد شده  
 واحدی خلاف نکر و مجمع عليه است  
 و در روایت اماد که چون قرآن تمام کند  
 فاخته و البته تمام المعنیون بخواهد امید  
 ازان دفعه هم مریخان که دعا مسجابت



حضرت رسالت ملى اقى عليه والحمد  
جبن خواند ودقا کرده ومرسته زان رخیز  
که پیغمبر است بارسلان شد و مسیح  
اعمال نزد خنای معلق همود الحال لالیخ  
که تدیج است بارسلان شکفت که حضرا  
قرآن چون بخواهد از اول ناخواهد اخیرا  
اول بارین طریق که گفت همه ملد و از حضرت  
رسول ملى اقى عليه والحمد منقول است  
که فرمود من قرآن را کاتب نمایند  
الشیعه منشأ آیه یعنی که بخواهد فرق  
اویابد ادعا میخواهد این و چون دعا  
کند باید کان دعوات مانو و بخواهد

شیل دعاء ختم امام زین العابدین که مخصوص  
کامل مصطفی راست و سر اواه است که  
امتحان کند در طلب و از امور عمدت طبلد  
و شخصی و خصوصی باشد و امام زین  
العبادین علیه القیوه والتلمیزی  
که لله عالم آرکان و آنچه و اسبابی که ای  
فإنْ وَاقَعَ أَرْكَانٌ فَوْقَهُ وَإِنْ وَاقَعَ أَحْجَةٌ  
طَارَ فِي الْمَنَاءِ وَقَرَآنْ وَاقِعَهُ فَأَرْقَانْ  
وَاقِعَهُ أَسْبَابُهُ أَحْجَةٌ بَعْنَى مَعْلَادِ الرَّكَانِ  
وَبِالْمَا إِسْتَ وَاسْتَيَابُ وَأَسْبَابُ بَلَكَ  
مَوْافِقَ أَرْكَانَ نَاسِدَهُ فَرَى كَرِيدَ وَكَرِيدَ  
أَجْهَدَ بَاسْتَهُ بِرَدِيرَهَانَ وَكَرِيدَ مَوْافِقَ

شیوه است و دین و هر یقینی بر بالا نموده  
 است با از فرش اتفاق اول از اصول  
 جویز بسیار است در اجزاء برآورده و  
 اوضاع عین در اول سوره عزم و مثواری و  
 ابقاء صفت اسفلاحت درالم خلق کم  
 اتفاق ننان از اصول حضرت پدر مفضل  
 میکند یعنی اگر حرف مدلول رکم دیگر نباشد  
 و سبب در کل هدایتک را نباید مثل فال او اینها  
 و فی آن شکم و مطالعه الامد نبیند بلکه بجهو  
 و مدنظریم ضیکند در کل هه توجیه مثال ای الله  
 ای الله ولا لله ای الله ولا لله ای الله  
 سکت میکند بر و اکن که حروف مدلتنا  
 شد

وقت بناشد رسکار شود و آن موافق اسباب  
 باشد مراد مخاطب شود پس فرمود علیه نیز  
 اکان او حضور دلت و وقت و رسکا  
 و حضور و حضور و رسکی بحق تعالی  
 وقطع اسباب و بالماتی او صفت  
 و مواقف و احتمالات و اسباب اصول  
 به بغره ول الهم صل علی محمد والمعاذنک  
 حمد بحمد طاهر در کلام ایضاً از قاعده  
 عاصم از طرق وطیه است در رشایته  
 نسبت و آن منضم به قسم قمی انت  
 که به زور و بالست و قمی انت که رفرما  
 حضر است و دین و قمی انت که رفرما



وَعِبْدَالْإِلَيْشَانْ هَمْزَهْ قَطْلَ بَاشْدِجُوَاهْ يِكْ  
 كِلْهْ وَعِقاَهْ دُوكَلْهْ مَشْلَهْ مَسَّهْ وَهَنَّ  
 أَلْهَ وَبِشَّاَلَهْ فَعَوْمَ سَكْ دَرْغَوْجَاهْ  
 حَرْقَدَنَاهْ مَنْ لَيْفَ وَبِلَهْ بَلَهْ بَلَهْ  
 عَتَهْ مِكَدْهْ لَامْ وَأَرْفَشْ بِيَهْ طَهْ  
 رَاصَادْ بِجَوَانَهْ وَيُسْكَلْرَاهْ بَابْ بَنْ أَهَافَشْ  
 اَزَاصَولْ شَعَهْ آرْجَهْ هَمْزَهْ وَقَصْهَ بِجَوَانَهْ  
 وَماَلَهْ مِكَدْهْ لَفَطْ بَلَهْ لَوْفَنْ تَارَهْ بَنَاهْ  
 بَشَرِيْهْ رَأْفَخْ مِكَدْهَوَيْهْ وَسَكَهْ وَهَنَّ  
 وَأَذَرَنَهْ وَهَرَهْ حَرَفْ تَارَهْ لَاهْ لَكَهْ دَارَهْ  
 سَورَهْ أَفَلَامْ وَأَرْفَشْ أَفَلَاتْ يَا مِكَدْهَهْ دَهْ  
 اَزَهْمَهْ جَرَيْهْ وَاسْكَانْ مِكَدْهَهْ بَنَهْ تَارَهْ

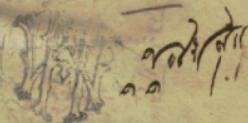
وَبِشَّهْ جَوَانَهْ رَصَوَانَهْ سَوَهْ مَائَنَهْ رَاواَزَطَرِيْهْ  
 شَاطِيَهْ مَسَنَهْ بُودَهْ بِيَهْ بِجَوَانَهْ كِلْهْ  
 وَبِكُونَ كُلَّهْ لَكَهْ بَيَاهْ رَاوَلْفَظَيَهْ بَاطَرَاهْ  
 وَرَهْ بِهْ مِكَدْهْ لَفَطَلَهْ تَرَهْ رَاوَبَنْطَهْ هَرَهْ بَيَاهْ  
 الْفَقَهْ بِجَوَانَهْ وَجَهْ بَاهَيَاهْ بَاهَيَاهْ وَأَهَمْ بَرَهْ بَاهْ  
 رَاهَيَاهْ بِجَوَانَهْ دَكَسْ مِيدَهْ دَيَاهْ بَهَجَمَونَ  
 رَاهَكَهْ دَيَاهْ دَيَاهْ دَيَاهْ دَيَاهْ دَيَاهْ  
 سَغَرَتْ رَايَشَدَهْ دَهْ دَهْ دَهْ دَهْ دَهْ دَهْ  
 وَالْهَدِيجَهْ وَالْمَابَهْ

میخت

ما نهاد

۶۲

۴۰



من می خواهم  
لذت را

لذت را  
لذت را

